

منهاج الطالبين

حسنى جديد الاسلام

٢٤٦٥٧٣



منهاج الطالبين

حسنى جديد الاسلام

فهرست منهاج الطالبین

۳

کتابهای لاطالع در شرق طبع شده است که باعث اشتغال طبایع سلیمه شده است لاجل ذلک اراده نمودم که مثل سال چند اوراق نوشته شود و این نامه را و لیل منهاج تسمیه نمودم و درین رساله پنج مطلب نوشته خواهد شد اول فهرست کتاب منهاج الطالبین تا ابل ذوق از روی رغبت طلب کنند از هر جا که محل فروش معین شده است و و هم ذکر اسماعل عظام که بر آن کتاب تقریض نوشته و بشتر آن اشاره فرموده اند سیم قصه نامه نکار که چگونه مسلمان شدم و چون سیر می‌داشت اویان نمودم الی حال مختصر چهارم رد را جیف یک بابی مختص بنعیم که خطابا بعلمای چند ورقه احتجاج و ابیه نوشته و شواهد زور آورده و آیات از قرآن غیر و حدیث دلیل آورده است غموا علی الله یختم تکذیب اخباریکم از جراید فرنگ کتب سیاحین فرنگ جعل نقل کرده اند و السلام

در بیان فهرست کتاب منهاج الطالبین
این فهرست بدون ذکر عدد صفحات نوشته می‌شود و این را قایم نگذاشته شده است عدد عناوین است

- ۱- یک مقاله مثل اعلان فی مطالبه تنبیها
- ۲- مقدمه فصل عربی از ترجمه فرزند بقوله تعالی لو تقول علینا ایه و جواب آن فیہ البراهین القاطعه
- ۳- فصل ثانی ترجمه عربی از فرزند در حروف مقطعه و رد الکاذب ابطال آن
- ۴- افتتاح منهاج عربی بعنوان خطبه و فیہ خطبتین للامام علیه السلام
- ۵- مقدمه فارسی فیہ شواهد و لطایف و عذر العلماء فی رد الباب
- ۶- فصل فی تعیین زمان ظهور الانبیاء اصحاب الشرائع
- ۷- فصل ثانی فی صفت المرسلین و سیرتهم و حسم

فهرست
منهاج الطالبین
که در خود او
مجموع شده و عدد
صفحات دارد



مؤلف منهاج و صاحب لسان
الصدق حاج حسینقلی جدید
الکامل اللمعی میرزا ابراهیم
المراغی ترجمان دوم کارپرداز
بغداد
الاسلام

- ۸- فصل ثالث فی دعوة المرسلین فی موازین الحق منها کل نبي يظهر دعوته واحكامه علنا ومنها فی جهاد الانبياء واحكام ذلك خلاف البايته ومنها دعوة المرسلين على طريق الموعظة فيه شواهد منها في بيان احوال تابعين الانبياء والبايعة خلاف ذلك
- ۹- ختام الفصول الثلاثة فيه تنبيهات فارسية
- ۱۰- ذکر اقسام بیانات علی محمد باب هو مقتداه
- ۱۱- فصل من بیان علی محمد باب و هی مضحکات
- ۱۲- ملاحظات و شواهد و لطایف و امثال مقنعة
- ۱۳- فصل مطول من بیان علی محمد باب و هی مهملات فی النجوم الطوارق و ظهور محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بزعمهم
- ۱۴- احوال منجان کذاب و زمان راضی
- ۱۵- مقصود اصلي از علم ریاضی و اقسام آن
- ۱۶- کیمیا کرمی علی محمد باب از بیان و بیان کذب آن
- ۱۷- ملاحظات و مناظرات در باب کیمیا کرمی موهوم
- ۱۸- عرفان بانی باب در معانی حروف و ابجد و نقطه و بسمله و قول باب که هر بابی یک پیغمبر میباشد و فيه ترجمات شتی
- ۱۹- بیان بعض احادیث کذب و شبهات نامه علیم اسلام بان
- ۲۰- فصل از مهملات علی محمد باب در عدد حروف و بیان کذب آن بهتان و حقیقت حال حروف مقطعة در قرآن و برهان ذلک و غل
- نزول آیات قرآن
- ۲۱- اختلاف مسلمین در تشابهات قرآن ذکر نقطه باء بسمله و بیان آن مبهم
- ۲۲- شواهد از شرح قصیده سید کاظم رشتی و بیان آن موهوم

- ۲۳- مغالطه ضلال که قرآن باطن باطن دارد و وجه این معانی
- ۲۴- تاویلات ضاله باب آیات قرآن مجید در کتاب حسن القصص باب
- ۲۵- ادله قطعیة که مثل قرآن آوردن محال است
- ۲۶- بیان مقصود علی محمد باب که اقول یک آیه از قرآن مجید بنویسد و بعد حروف مقطعة گذاشته بوزن قرآن سخن بگوید و هی مضحکات
- ۲۷- سوره های چند مطول از قرآن باب بیان مقصد باب در این باب
- ۲۸- مقاله جناب شیخ احمد بغدادی در ذم کتاب علی محمد باب
- ۲۹- مقاله حضرت الفاضل الفقیه شیخنا الشیخ شکر المدرس البغدادی فی تمیز بیانات الباب
- ۳۰- سوره کف از قرآن و قصه اصحاب کف فی شواهد و غیر
- ۳۱- ذکر اقوال صوفیهای خارج از ادیان انبیاء و شطحات آنها
- ۳۲- چگونه کی تحقیقات نامه نگار مذنب بابیت را
- ۳۳- کفریات ملائی رومی از دیوان کس و شطحات باب و محبا
- و فصول مطول در ادعای ربوبیت
- ۳۴- بافنده کی نامه نگار مثل بیان باب فیہ لطایف و شواهد و ابیات مهمله خیر من بیان باب
- ۳۵- بافنده کی مطول علی محمد باب در بیان حسن القصص باب
- ۳۶- ذکر عقاید مذاهب مختلفه از دبستان اصول عقاید مذکیان قریب بقایدها
- ۳۷- اقوال مذاهب ضاله و عقاید ضاله و ذکر اقوال باب مطابق مذاهب مختلفه و حساب باب
- ۳۸- ذکر طریق انبیاء غیر طریق صوفیها و بابها است
- ۳۹- ذکر طایفه وحدیه دهریه که همسریک منج سالکند

- ۴۰ - قصه مبلغ بابی در ملک انگلیز و حکم اطا بر آن
 ۴۱ - ذکر بعض کذبهای باجهی و وزوی در نقل اخبار
 ۴۲ - تنبیهات و مطالب چند
 ۴۳ - اقسام تقویة زند و مرید و مراد ایشان قول ایشان و جنبه بودن انبیا
 ۴۴ - احوال قره لعین و بعض اشعار او در حق باب
 ۴۵ - کلام در وجه تأویلات آیت سماوی و اثبات وجود ملک و
 جبرئیل جسم معین در خارج شواهد از کتب سماوی مخصوص انجیل
 ۴۶ - بیان سیرت انبیا خلاف صوفیه و باب بهاء فیه بواوین الصدق
 ۴۷ - ادعای ربوبیت باب در فصول مفصل از بیان صریح
 ۴۸ - چگونه بدست آوردن نامه نگار کتب و الواح باب و بهارا
 ۴۹ - ذکر الواح میرزا حسینعلی بهاء باطلاحات
 ۵۰ - فصل از بیان باب و رد رجم الشیطان
 ۵۱ - مقاله مختصر حضرت الفاضل میرزا ابراهیم سلیمانی عجبا باین معانی
 ۵۲ - ذکر ادعای معجز باب اند فی قلیل الساعات یعقول کلام کثیر
 ۵۳ - آیات فارسی میرزا حسینعلی بی رساله مستفقه اول آیه هایش
 ای پسر تراب ای پسر راد و امثال ذلک
 ۵۴ - مقاله مخصوص در رد این باطیل باشد
 ۵۵ - بیان فرق بابیه بایهیه مطالب و تنبیهات
 ۵۶ - کتاب احکام و فرائض بابیه که کتاب قدس گویند از موضوعات میرزا حسینعلی
 ۵۷ - جواب و فتاوی بجهاد و تفصیل نماز ایشان
 ۵۸ - یک لوح مرثیه قول بهاء برای یک زن بابی
 ۵۹ - احوالات میرزا حسینعلی و اخذ طریق عرفان او در کرمانستان

- ۶۰ - روش عبد الجبار و بعض مکاتیب آن بردا فیه مطالب
 ۶۱ - تفصیل مکتوب از امریکا و مجلس بابیهائی آن و مرد
 ۶۲ - مکتوب از بیروت بردا بغداد و امر بزیارت قبر میرزا موسی پسر
 میرزا مهدی جواهری
 ۶۳ - نقل از ایقان میرزا حسینعلی دو فصل مطول
 ۶۴ - ذکر اسامی علماء که گردیده باب شده اند بر عجم بابیه از ایقان بکثیری
 از کفریات و موجودات ایقان
 ۶۵ - جواب کتاب در البیته در یک مسئله و بیان ضلالت مؤلف در
 ۶۶ - رد اباطیل فرائد میرزا ابوالفضل جعفر قانی
 ۶۷ - تأویل معاجز انجیل من باب معارضه و تنبیهات بجهل بابیه
 ۶۸ - رد اباطیل فرائد و نصرائی در انتقادات نظم و بلاغت قرآن
 ۶۹ - رد اباطیل رجم الشیطان ایضا
 ۷۰ - احکام جهاد باب از بیان احسن القصص
 ۷۱ - ابتداء امر باب و سؤال و جواب آن در مجلس ولیمه با علماء تبریز
 ۷۲ - کذبهای بابیه که صاحب الزمان شریعت تازه خواهد آورد
 ۷۳ - در بعض مقالات فرائد و جواب آن
 ۷۴ - مقاله آخر خلاصه این مطالب
 ۷۵ - تفصیل اسامی اشهر و روزهای هفتگی بابیه و تواریخ ولادت و
 ادعای حجرت و وفات باب و بهاء
 ۷۶ - خاتمه در بیان باطیل عبد البهادر و کتاب مدن و رساله
 سیاست عباس افندی
 ۷۷ - سؤالات چند از عباس افندی که سیاست و حکومت چیست

فهرست منهاج الطالبین

۸

وفقه و قانون چیست و بیان قسامت فقه مختصراً
۷۸- رد قول عبدالبها در تجدید علوم و مدارس و انواع جواب این باب
۷۹- ذکر فوائد مدارس و محاجات عقلی و مشاهدات و جدائی در آن باب
بیان شده است فیه عبرة لمن اعتبر
۸۰- تعجب از احوال حکومت اسلام و بعنوان خطبه بحرین ذکر شده است
فیه اظهار الحقایق
۸۱- مناجات نامه نگار و فیه مقاصد الشکوی الی الله و حقایق
احوال المؤمنین الکتاب و الله المستعان من فتن الزمان
۸۲- ذکر الواح میرزا یحیی صبح ازل که بهائیان و جالیشانند
۸۳- اخطار بهر که در این کتاب بخواند بتجرب و بشرط مذکور در آن باب
مراعات لازم است در خود کتاب فهرست مرتب نوشته شده است و
بسیار مطالب است در آن که در اینجا نام نبردم مطالعه کنند و خواهند دید و
اصل کتاب فربس بچهارده هزار بیت میشود مقدار پنجاه بیت از کلمات
الواح و کتب و رسائل بابها است و بنظر حقیر از جایای اسرارنا خیری
نمانده است که در آن منهاج ذکر نکرده باشم چون مقدار ده جلد از بیانات
علی محمد و مقدار پانزده کتاب رسائل از میرزا حسینعلی و دو نسخه از صبح ازل
و چهار از رسائل عباس افندی و در و فرامیز ابو الفضل جرفا و قانی و رحم
شیطان که معلوم نیست از کدام شیطان است و مقدار بیزار و رفته از الواح
میرزا حسینعلی و عباس افندی مکاتیب و مراسلات مرء از بلدان متفرقه
یکدیگر مطالعه و قرائت نموده ام و سه مجلد از بیانات علی محمد با بعضی نسخ
تبلیغ نامه یا مثل تبلیغ نامه بمقتی بغداد و شاه ایران و غیره تا در نزد حقیر
موجود است و سه نسخه از آیات رسائل میرزا حسینعلی عربی و فارسی کتاب

احسان

اسامی علمائی که تقریض نوشته اند

۹

احکامش و مقدار پانصد لوح و مکتوب از میرزا حسینعلی در نزد نگارنده موجود است
و از مکاتیب عباس افندی و مرء که در سروت و فرنگستان ایران میشد
مقدار بیست لوح و مکتوب نزد حقیر حاضر است با دو نسخه از کلمات الطائفل
میرزا یحیی و مقدار بیست نسخه متفرقه از کتب هم در بغداد و کافین و کر بلاه
نخف اشرف در نزد اشخاص مخصوص موجود است و غرض از ذکر اینها عادت
این قوم نگار و بی شرمی است از آنرو نوشتنم که بداند این خبر یاریده و حاضر
است هر کس از روی بیجائی بگوید نیست کتاب را بدستش بدیهم و السلام
علی من اتبع الهدی و این کتاب منهاج بعضی عربی و بعضی فارسی نوشته
شده است بیک اسلوب تازه که کسی بآن سبقت نکرده است اعوجاج
هر ملت را صاف نموده و راه راست را آشکار ساخته و اطراف آن را
بآیات و احادیث صحیح محکم نموده و با مثال و براین عقلی در آن منهاج
چراغها روشن نموده مصداق بقوله تعالی قد تبیین الرشید من الغی
و هزار نسخه طبع شده است در بمبئی و بوشر و شیراز و کرمان و اصفهان و
طهران و خراسان رشت و تبریز و همدان و بغداد و نخف اشرف فروخته
خواهد شد در هند بهر نسخه بسته روپیه و در خارج معادل چهار روپیه قیمت قرار
داده شده است طالبان حقایق بجهه و رجوع خواهند کرد و انشاء الله تعالی
مطلب دو هم ذکر اسما و علماء عظام که بر آن کتاب تقریض نوشته
و بیشتر آن اشاره فرموده اند بترتیب هر که اول نوشته است با مختصر القاب
در اینجا ذکر میشود اول قمر العلماء و سناد الفضلاء من اوقی الحکمة و فصل
الخطاب مولانا الالمعی شیخ شکر البغدادی دام علاه و دوم المؤید الدین
القویم الجاری فی جمیع خصاله علی الصراط المستقیم العالم العلامة المیرزا
ابراہیم السامی دام علاه سوم قدوة المحققین و نخبه المجتهدین قاضی

اسامی علماء
که تقریض کرده اند

حاجی شیخ محمد حسین حایری خلف الصدق حجة الاسلام و المسلمین شیخ زین العابدین مازندرانی طالب شرافه چهارم من هو فی العلوم فزید العصر و ینتدیه العلم الزاهر حضرت استمد محمد باقر بحر العلوم الطباطبائی دام عزه و حشم العالم العلامة المحدث و المحقق الفیاض المجر الزبانی المجلسی الثانی الحاج میرزا حسین النوری انارالد مرقدہ ششم المحقق الثانی الشیخ ملا کاظم الخراسانی متعنا الله بعلومه یفتم قلیح ابواب مسائل المغلفه و ینتدیه المطلب الملتقى الشیخ فخر الله الشیخ بشریقه الاصفهانی ششم المتفرد بالتعبیر و التحریر و المؤسس فی کل فن بلا نظیر الشیخ ملا هادی الطهرانی التبحری الغروی سلمه ختم السید الجلیل المذهب النذیل السید محمد الطباطبائی بحر العلوم دام مجده مادامت الشمس و النجوم و ینتدیه مستطاب ملاذ الانام اقامی حاجی شیخ فضل الله نوری ام علاه یازدهم مذهب المعقول و محرر المنقول علم الاعلام و محکم الاحکام حجة الاسلام السید عبدالله الرشتی الکیلانی الحسینی من الله له الحسنى مطلب سوم حکایت مؤلف از ابتدا مشرف شدیم بدین حقیق اسلام و تحقیقات ادیان و فرق و سوانح عمری و ضمن یک حکایت غریبی بانسانی خلیفانی در آخر تذکره الذاکرین نوشته ام و حال ادب این رساله مختصر ذکر میشود و اصل این بنده از اهل قرای ترکستان بودم پدرم صاحب اضی و عقار و مواشی است و سه برادر بودیم برادر بزرگ کرامت معاون پدر بود و برادر وسط در شیروان و قزوین درس خوانده و در بادکوبه سکن اختیار نموده در اینجا هم مشغول تجارت و هم در جمیع ریستانیها معلم و واعظ بود و بنده برادر کوچک ایشان بودم و زبان ما با از منی و ترکی و اعراسانی است چون در آن صفحات انصاری مختصره تمام با اسلام دارند پدرم بنده را در ده سالگی بشیروان آورده شاکر و علاقه بند گذارد و یکسال شاکر دمی خانه و دوکان کرده

احوال
تاریخ

بعد از آن استاد من برشان شده ساد کوبه هجرت کرد و بنده هم بمنزله فرزند او با او بجز نمودم استاد من از صنعت دست کشیده در کارخانه نفت مدرسه چون اولاد ذکور داشت مرا مثل فرزند دوست میداشت گفت فرزند من خواهی ترا در نزد استاد می دیگر گذارم تا صنعت را تکمیل کنی و هم در خانه باباشی یا آنکه ترا در کتب گذاشته درس بخوانی که صاحب قلم شوی بهتر از آن صنعت است بنده درس خواندن اختیار کردم مراد در بستان ارامنه گذارده دو سال در اینجا از منی و روسی خواندم تا که مقدار ضرورت خواندن کتب مکاتیب و نوشتن خط و موطر آموختم بعد از دو سال مرا بکاتبی در کارخانه نفت بیک معاش سپرد مستخدم نمود و سه ماه در اینجا مشغول شدم شرکای کارخانه با هم نزاع کرده کارخانه تعطیل نمودند و چهار روز گرفتند حاجی باله کرم ذواتی کاتب لازم دارد خودم رفتم او را ملاقات نموده در همان ساعت سوال و جواب شده و معاش و وظیفه مقرر شد بعد از ایجاب و قبول عرض کردم من با تو دوسه شش ماه در کارخانه این شروط قبول خدمت خواهم کرد گفت چیست گفت اول روز یکشنبه و اعیاد آزاد باشم دوم سه سال که بر تو معلوم شود که با درستی کار می دلسوزی از روی علم کار کردم یک دست لباس ماهوست بمن بعنوان خلعت عطا کنی که بر کس معلوم شود که من در نزد تو درست کار بودم که مستحق خلعت شدم سیم در این کارخانه مقداری یا چهل نفر عمده جات است از روس و مسلمان لابد بر من قاذح و مادیح و حاسد و حامد خواهد شد اگر کسی از من بشما شکایت کرد و یا خیانت و زله نقل نمود آنرا در دل پنهان مدار و بمن صاف و ساده بگو آن قول از دو حال بیرون یا اصل دارد یا بستان است اگر اصل دارد بمن نقیض میشود که خیانت پوشیده نمی ماند و تو خبردار میشوی من سوا از وقت از تخمیم قلب توبه نموده در راه راست مستقیم میروم و آن توفیق است

برای انسان تا آنکه آن قول را بمن افترابسته اند و تمت زده اند چون کار تازه
است برای تو میبویس میکنند که من از آن قبیح بری میباشم و دامنم از لوث
خیانت پاک است آنوقت قلب تو بمن صاف شده و سعی من بنظر
عالی جلوه میکند و مزید شوق میشود در خدمت این کلام بسیار مؤثراتی و
اظهار باین مسرت چیزی بر منو اجتمه افروزد بهمان ساعت اطلاق مخصوص
معین فرمود و نقل مکان نمودم مشغول کار شدم بعد از چند روز برادران من
عاجی باله کریم آقا همدی و حاجی معصوم جعفر و ف الشیر بقره جعفر و علی
در کارخانه شرکت شدند کار وسعت یافت در یک سال سه کارخانه
من محول شد مدیری و کاتبی و تصفیه خدمتهای حقیر بسیار شایان افتاد هر
ماه مقداری بر معاشم افزودند با احترامات شایسته جزایم الله خیر چون
کارخانه های نفت جلد در بیرون شهر است و غالب عمل جات مسلمانند
و اربابهای بنده هم سلام بودند بنده را در ولایم و شادی دعوت میکردند
یک سینی مخصوص در جلو من گذاشته از برای نیکوایک و نایاکی سرایت
نمکند در آن اوقات غالب با مسلمانها مناظره و مباحثه میکردم گاهی از
روی نقل و گاهی از روی عقل تا قریب بدو سال چون سحیه ام آنست که در
هر امری سریع تسلیم نیباشم مطلب آنها چند دفعه زیر و بالا و پشت و رو
قبول نمیکند و لو قائل آن هر که باشد و ثانی از روز ششم هر مسئله دینی خصوص
عقاید اصولی بمن عارض شود تا بحقیقت آن نرم و حل عقده نشود و شبهه از
قلم زایل نگردد و طینان حاصل نشود و ست نمیکشتم تا امروز سحیه حقیر است که
یکت احدیث یا خبر در اصول دین مخالف بنظر آید مطرح مذاکره نموده بهر عالمی
که برسم و از هر که نور حکمت مشاهده کنم با و گفتگو نموده و رای خود را اظهار
ساخته بدون کنایه و استعاره تا صاف شود و لو یک سال طول میکشد غالب

علای بغداد و کاظمین و کربلا و نجف باین تقریر حقیر شایند و الله خیر الشاهدین
و قتی را یم قرار گرفت که تحقیق عقیده خود کنم و خالق و صانع خود را بشناسم بقدر
وسع بشرو باندازه که انسان مکلف است تنبیهات مسلمانان مرا بیدار کرده
گویند در سن چهارده سالگی از ظلمت سرب بیرون آمده انوار سموات و افق
مخلوقات زمین را مشاهده نموده بصلق قوله تعالی عن حکایه ابراهیم علیه السلام
قلت انی سقیم اوراق انجیل با با دقت ملاحظه نموده دیدم حقیقت حال عیسی
بهیچ نکته است من خدایم یا خالق شما یا حقیقت پسر خدایا شریک خدا
بلکه خود را بنده مخلص مطیع و فرمانبر پروردگار خود دانسته مثل فرزند صالح فرمانبر
پروردگار و بان مشابهه زده و تقریر را کرده که بهم کس روشن شود گفته است
شما فرزند مطیع پروردگار باشید که در آسمان است نه فرزند شیطان که از درگاه
خدا رانده و دشمن شما است و آنحضرت نماز خوانده و خدا را مثل پروردگار
و شفیق مناجات کرده است و همان نماز را بامت خود آموخته که در نماز
بگویند ای پروردگار در آسمان میباشی مشیت تو در زمین باشد چنانکه در آسمان
روزی روز مابده و ما را بفتنه امتحان میآوری این از این تقریر معلوم شود
که در لسان بنی اسرائیل و اصطلاحات توراتیه و انجیل هر که بخدا ایمان آورد
و با و امر آتی که بلسان نبیاء و وحی فرستاده شده عمل کند و از منیات دوری
جوید و فرزند خدا خوانده میشود چنانکه ملک در بشارت مریم در انجیل لوقا گوید
تو پسری خواهی آید که فرزند خدا خوانده خواهد شد یعنی آن صفت عبودیت
کامل و مؤید من عند الله و معصوم خواهد بود توضیح این مطلب در کتاب مناجات
الطالبین ذکر شد الحاصل وقت احوال عقاید ارامنه و نصاری حالیست
ملاحظه کردم دیدم خلاف منطوق انجیل و تعلیمات این باره سپارند عیسی را
محض خدا و واجب الوجود دانسته اند و گاهی متحد و گاهی شریک کاسته

مشکت حیرتم زین تاریخ گلیسا که الیف کی از فضلای سرایان است ترجمه آن را
مطالعه نموده معلوم شد که قرن بعد قرن نصاری مجلسی کرده اصول عقاید را
کم کم تغییر داده تا امروز با کلیه تقلیب نموده فی الحقیقه بت پرستی شده بنام
خدا پرستی و آنگاه در مناظرات و مباحثات با مسلمانان دیدم توحید
محمد بن مثل نور ساطع است و راه سلامت روح انسان مثل روز روشن و
نجات و حیات اسلامیان مثل قرص آفتاب محقق آنوقت خودم را چنین
فرض کردم که در سر کوه بسیار بلند ایستاده بیست و چهار ساعت شب
روز عوالم علوی و سفلی اطراف و جوانب آسمان و زمین را مشاهده میکنم
بزرگی و ارتفاع آسمان و نور شمس و قمر و سیر کواکب و کثرت نجوم و وسعت
زمین و احاطه بحر و جریان آن و احوال و اصناف حیوانات پرنده و رونده و دیو
و حشرات جمله با حسن الترتیب خلق شده مشاعری که بشر و آستر داده بودیم
و هر چه داده شده است که طالب رزق و کربزان از آفات است برای
هر صنفی قوتی قرار داده شده از نباتات و حیوانات و اثمار و اشجار که انسان
نه که صد سال عمر دارد بلکه اگر چند هزار سال عمر داشته باشد در تحقیق حقایق
این اشیا و مابیات موجودات فکر کند در لجه قوت پروردگار غرق خواهد
شد آنوقت احوال انسان را نظر کنی که فی احسن التقویم خلق شده و عقل و
نطق ممتاز شده و بعلم و حکمت و کیاست موصوف بر جمله اصناف
مخلوقات روی زمین حکمران است در نعمتهای مالا نهایی منتعم بعض ایشان با
خضوع و خشوع شاکر بر موجود این نعمت با و بعضی غافل و مغرور کافر نعمت و
بعضی بایکدی در جنگ و جدال کاهی بخور و کاهی ستر است و کاهی گرسند
و کاهی سیر و کاهی مست و کاهی بیهوش و کاهی در خواب و کاهی بیدار
زندگانی میکنند الی اجل معلوم آنوقت نظر کردم بمشرق و مغرب زمین و

سار و زمین و آسمان دیدم کویا بار آده کسی حتی قیوم قادر علیم حکیم این عوالم میکرد
بجای که نه خورشید در جریانش سکت دارد و نه نجوم سقوط کند در آسمانها قیوم و
دریاها غرور و نه در زمین با الشقاق و الفضال و نه در حیوانات قدرت زندگی
ابدی و نه در نباتات نصارت دائمی جل در دست تقدیر و تدبیر دیگر نیست
آنوقت بقوله تعالی انظر الی السماء کیف رفعت و الی الارض کیف
سطحت با سمانها نظر کرده که بعضی آسمانها را اندازه نمیتوان کرد و نجوم را نتوانم
شمر و ندانم در آسمانها و در شمس و قمر چیست و از چیست و از طبقات افلاک
خبر نیست با فوقها و اطراف سموات و ارضین و ماورایا و طبقات ارض
و ما تحتها و کیفیات جریان هوا و اریاح و انتقال نفوس و ارواح و مبدأ
میاه و عناصر و اشباح را در فی تحیر اقلت خالق هذه الاشیا اجل و
اعظم ان یكون محصورا فی هیکل الانسان و مصحوبا بعدرات و
قدرات و محوطا بدم و لحم و مسندا علی العظام و الاعصاب ملفوفا
بجلد راق من ثوب خلق زائل الذی لا یحل خدشه و لا یمنع الشول
و لا یدفع الخشب الحدید و هو مضطر للاکل و الشراب و مبنیا
بالامراض و الاسقام و الهموم و المحن و المقهور بالموت و الفناء
سواء کان موسی او فرعون عزیرا و نمرود مسیح او شذا علی او محمد
علی محمد بابی العجل السامری و ایشان البائیه و اشباههم و انما
الله عما یصفون تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا بآیه شریفه قرآن مجید
تسک حبس متأسیا بابراریم یلوت اخی و جهت وجهی للذی فطر
السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین اجمع ادیان و مذاهب
اسلامه اختیار کردم بصاحب خود کفتم حال مرا ارشاد کن سبک عالم حادق
که شروط اسلام را بمن تعلیم دهد و ساعت از شب گذشته گناه و گریز نکوشیده

بار باب شهر قیم در بیرون قلعه بادکوبه نزد التقی الزکی ملا مدی قدس الله سره
در آن شب بعد از چند سوال و جواب کلمه شهادتین را گفت و داخل حصن حسین
توحید شده گفت کدام اسم را دوست داری که نامیده شوی قیم حسینقله
و همان شب غم نمودم که از آنجا هجرت کنم بعثتات عالیات ساعت
هشت از شب از آنجا مراجعت بجای خانه نمودم رفیق حقیر بسیار مسرور
شد که زیاده از آن متصور نیست بعد از آن شبها تبدیل لباس نموده میرفتم
نزد ملا مدی داب دین را یاد میکردم و شبهای ایام محرم با تبدیل لباس بعضی
مساجد تغزیه میرفتم با بعضی اخفاء که از احوال حقیر خبر داشتند قریب کیسال
در بادکوبه خفیه مسلمان بودم و بعد حالتی از قریا و خوف از حکومت
وصعبی عمل بنگالیف شرعی با طهارت بر من تنگ شده عازم سفر شدم در
خود بادکوبه دوست لباس مسلمانی ساخته در صندوق گذاشته باشم
لنکران در جاز سوار شده در ستار پیاده شدم فوراً دلاک حاضر کرده سرور قیم
تراشیده و لباس اسلامی پوشیده و بعضی آثار نصراغت با کلاه انداختم
بدربار آدم بار و دیل در کاروانسرای شیخ الاسلام که جای تجارت بادکوبه است
منزل کردم و کسی از فتنه من خبر نداشت مگر بعضی اخفاء که برای آنها از بادکوبه
نوشته بودند و بدست بوسی حاجی میرزا محسن آقا مجتهد شرف شدم بسیار مسرور
شد و با احترام سرفراز فرمود و بعد از بادکوبه کاغذ آشتی برای مشهد می فرستم
سقط فروش باو داده خوشحال شده اقبال مرا از کاروانسرای آنجا خود آورده
در آنجا خسته شدم بعد از التیام جراحت خواستم مشغول کسب شوم چون زوار
غدق بود بعد از سفر اول شاه شهید و تجارت بادکوبه و شیروان که در دیل خشکی
خرید میکنند و بار میدهند بکارهای ابلهات و آنها در خانه های خود دو ماه
و سه ماه معطل میکنند بنده را بیک حق سعی سیر بسوق آن بار با بدبخت روانه

کردم قریب به ماه از ده بده سپر کرده بار بار روانه کردم تا کار خلاص شد شجره
مراجعت کردم چون بنده در زنی تجار بودم غالب اهل بلد را بادکوبه میدانست
روزی بیک دلال من یا کتی بزرگ و او دیدم خط برادرم مقدر و بحجت از بادکوبه
پی من آمده سواحل خزر را گشته نیافته آمده بار و دیل کو یا خضر ضعیف یافته که من
ار و دیل میباشم پنهان شدم خلاصه مضمون خط این بود که چرا از ما فرار نمودی
و ترا قریب دادند مسلمان شده اگر از برای مال پول است اولاً تو محتاج نیستی
و دوم هر چه خواهی از تو مضایقه نیست و هر کار که تو پسندی ترا بر آن کار
بدارم و اگر عاشق دختر یا زنی شده شاد ختر بر شخص بزرگ یا کوچک خواسته باشی
عهد میکنم که برای تو بگیرم و لو دختر مسلمان باشد الی آخره جواب کاغذ را
بر زبان ترکی و بجزوف ارمنی نوشتم خلاصه آن من از کفر فرار کردم و در این بلد
پنهان نیستم بلکه در هات مشغول کار بودم امروز کاغذ شما بمن رسید مضامین
آن معلوم شد از بابت مال پول نوشته بودید عرض میشود از طفولیت پدر مرا
بشاکردی گذاشته خدمت کرده مان خود و پام تا صاحب لسان و قلم شده
کاسبی کرده ام و حال هم تخم درست هر جا باشم کسب کرده زندگی میکنم و اما
پسند کار هر کاری که باشد کسب حلال باشد انسان بآن مشغول بشود بکسب
الاسباب خدای خالق زمین و آسمان است و اما عاشق برنی وطن برود وقت
بر آن انسان کامل که اسیر زن ناقص شود بنده مسلمان نشدم مگر بعد از شخص تحقیق
فرار امن الشکر و طلب النجاة و الحیة الابدی السلام کاغذ را پاکت نموده
بیک دلال داد و که بدید با و در کاروانسرای تجارت را راننده جمع شده میانشان
و لوله افتاد و روزتیم با صادق بکت نمینی رفتم با و ملاقات گشود وقتی که داخل کاروانسرا
شدیم دیدم برادرم در میان باغچه قدم میزند ما را دیده نقش تغییر کرد و بملا آمد سلام
کرد بزبان ارمنی من بزبان ترکی گفتم چه میخواهی گفت که مگر من نمیشناسی و زبان ما را

نیدانی که بزبان اجنبی بمن سخن میگوئی من از روی مهربانی تو که دیوانه چه زبانی
حرف میزنی دست صادق بکمر گرفته گفتم برویم این دیوانه است و امن مرا
گرفته بزبان ارمنی بلند فریاد زد که این برادر من است هر چه دران حجرات ارمنی
و مسلمان بود بزرگ و کوچک را بختند میان کاروانسرا چون تا آنروز شنیده
بودند که من پیشا خسته که تازه مسلمان بآن اوصاف کیست از درهای کاروانسرا
اسلام و نصاری فوج فوج آمده کاروانسرا پر شد امنم در دست برادر و یک
دستم بدست صادق بکمر ایستاده کلمات چندی بترکی رد و بدل شد قریب
به نیم ساعت تا آخر یکی از تجار ارمنه بصداق بک گفت تشریف بیاورید
حجره تا این از حاکم متفرق شود صادق بک گفت داخل حجره بنده بر در حجره
نشستم از روی احتیاط و مقدور بکست نفر از تجار ارمنه داخل حجره نشسته بقیه
مردم بعضی متفرق و بعضی در بیرون ایستادند برادر هر چه الحاح میکرد که بزبان
ارمنی بگویم گفتم بخردم هر چه بزبان ارمنی میگفت من بترکی جواب میدادم گفتم
غری بود آخر گفت این عقده ایست در دل من چه بزبان اصلی خود سخن
نمیگوئی مگر از مسلمانان ترسی داری بزبان ترکی گفتم نه از مسلمانان و نه از
نصاری ترس ندارم نه کسی بمن فلسفه داده است و نه از من کسی طلبی دارد که
شما و بنده هر دو زبان ترکی را خوب میدانیم هر طلبی داری بگو و جواب بشنو
و السلام گفت برای چه مسلمان شده گفتم با مسلمانها مباحثه و مناظره کردم
دیدم حق با ایشان است تسلیم حق شده مسلمان شده ام گفت تو بچه میانی
نهایت پانزده سال عمر داری از علم غیر از خواندن و نوشتن چیزی نداری و
احاطه بعلوم و نه بصیرت در دقایق دین ترا بمنظره چه کار گفتم آنها که
بمن گفتگو کرده اند جمله از روی ادله عقل و فطری انسان مباحثه کرده اند که هر
انسان در تحقیق اصول دین مکلف است گفت اگر حال بتو گفتگو کنم و برای تو

مهر من سازم که اشتباه کرده و بخطا رفته آید این اول بر میگردد گفتم ای والله
من با کسی عدوت و قرابت ندارم قصد و جهد من فرار از شرک و نجات از
عذاب آخرت است در هر سو که باشد راه راست را اختیار کنم خواه رو
بشرق باشد یا رو بغرب از این کلام برادر مشعوف شد و مردمان و نصاری
و اسلام در داخل و خارج حجره نشسته و ایستاده بخنان ما با کوشش میدادند برادر
گفت حال بگو شبیه تو در دین ما چیست گفتم من با تو مباحثه نمیکنم مگر در باب
مخصوص با شروط چند گفت شروط چیست گفتم اول آنکه در یک جای مخصوص
بنشینیم در میان صحبت من و شما نه ارمنی آید و نه مسلمان دوم این مباحثه
تا ده روز طول بکشد نه زیاد و نه کم که در مسائل مهمه انسان فکر و غور کند که خطا
نرفته باشد سیم اگر برای تورو شن کردم که اسلام حق و توحید محمدی نجات
است مسلمان شوی چنانکه شرط کردی اگر حق با تو باشد ارمنی شوم گفتم
معلوم است احکام شروط بطرفین جاریست چهارم این ده روز مباحثه
جمله از روی انجیل باشد تا تاریخ و اخبار خارج و داخل سخن بگویم چون اول ادله خدا
شناسی ما با باید از روی عقل باشد که خدا هر انسان را با دو ممتاز ساخته و مکلف
فرموده دوم کتاب انجیل مختصر ساده مثل تاریخ بزبان و لغت خود تا بفهمی
شده که من تو همیشه خوانده وجود مضامین آن مختصر بجم و عقول فادسه در شبهات
حاکم گفت قبول است گفتم شرط پنجم در هر ورقه انجیل اگر کلمات و عبارات
خلاف توحید یا فیم که بموجب عقل فطری انسان کفر است یا شرک یا دروغ
بسخن او رسول بسته اند مؤلفین آن نسخ یا کلمات تحریف شده از روی خطا یا عمد
بعد از آن که برایتان مهربان نمایم و بر تو واضح شود آن ورقه را از انجیل ببرد کن
گفتم برای چه هر چه بمن معلوم شود تصدیق میکنم گفتم لابد است اجرائی شرط
خامس گفت فایده این برای تو چیست گفتم وقتی که بر تو مهربان شد که انجیل

تحریف یا زیاده نقصان شده و از کلمات حضرت مسیح ساقط شده است و افزوده
و در آن اوراق کفر و شرک است و او را من و اضع و راه من سالم است کار تو
از و حال خارج نخواهد بود اگر مسلمان شدی دیگر این کتاب بکار تو نمی آید
خواه پاره یا صحیح یکی است شق و دم اگر در مقام مناظره تصدیق کنی و بعد
از ده روز از دین بدین شدن برای تو گران باشد و تو مرد بزرگ و مشهور میشی
از شناعت هم جنس و هم شان هر اسان شوی در راه کج یا شبهه بمانی و من
به تو تسلط ندارم آنوقت ده روز عمر در مباحثه با شما حد رفته باشد و نذر دین است
و شما کسی بوده که این مجادله بآنتی بی احسن را مشاهده نموده میزد و شاد باشد
پس اگر چند روز قدر آن نامه پاره کرده باشی آن مشهور خواهد شد که من بابرادر
بزرگ و عالم مجاهد و مجاهدی که کرده و بطلان آنرا ثابت نموده تا که بدست
خود کتاب خود را پاره کرده است و بعد از آن از روی نخوت مسلمان
نشده آنوقت اهل عالم قرن بعد از قرن به تو نفرین و بمن آفرین خواهند
گفت آن فخر برای من پس است و السلام وقتی که کلام با نیجا رسید تجار
ارامت جلد بروی برادرم فریاد زدند که توجیه کار داری باینکه مسلمان شده است
و آن مجادله و محاکمه میکنی زیاده از هزار سال است این منازعه را کسی
صاف نخورده است شما بخواهید دعوی مذهبی و دولت بزرگ و فصل
کنید آنوقت روی بمن کرده جمله بیک زبان گفتند شما خودت ریشیده
مکلف میباشی اگر ترا در مجلس حکومت و قونسل حاضر کنند بگویند بعتقل و رشت
خود اسلام پسندیده مسلمان شدم و السلام کسی با تو کاری ندارد برادر
متغیر الحال خواهی شد ابد آنکلم نکرد این مجلس قریب بچهار ساعت طول کشید
با صادق بیک برخواست رفتم بمنزل مردم متفرق شدند این حکایت را
بحاجی میرزا محسن آقا گفتند ما را خوش است تعلق نموده این قدرت و جرات

عجب العجائب دیدم بمن خلعتی اگرام فرمود و یک و کانی از املاک خود بمن بجان
داد که در آن دکان کاغذی بخرم برادر آن چند روزی که در اردیل بود یک و دفعه با
چندار منی بمنزل من آمدند که گفتگوی مباحثه بگو محض دید و بازدید و بعد من گفتم از
این بیشتر مزاحم مشو خانه مردم هر وقت تو بمن کار داشته باشی خبر کن من نیز تو
حاضر می شوم بعد از چند روز آدمی از خواجہ تاجر باشی آمد که ارباب شما یاد حیره
خود میخواهد ملاقات کند با یک رفیق من رفتم بچرخه تاجر باشی دیدم چند نفر از نجی
بزرگ را ارامنه بابرادرم در آنجا است تاجر باشی گفت برادر است این کاغذ
نوشته مطالع کن توجیه میکنی کاغذ را و بمن دیدم از زبان من نوشته است
من را کیل پسر آرتون با اختیار خود از دین ارمنی بیرون شده و از ارث پدر
دست کشیده و هیچ تعلقی دیگر ندارم نه در حیوة پدر و نه بعد از ممات الی آخر بنده
بی گفتگو کاغذ را امضا و مهر کرده و دادم بدست تاجر باشی جماعت گفتند
ما بر شما گواہ باشیم گفتیم بی جمل بر داشته بجل نمودند بعد برادرم گفتیم این سند را از
برای چه گرفتی گفت خلق کردم که ترک وطن و ترک پدر بتو دشوار آید و هیچ نگفتم
امضا کردی بعد از امضا برای چه سوال میکنی گفت اول امضا کردم که شیطان
بمن طمع کند بعد تاجر باشی از برادرم سوال کرد باینکه که شما چند برادر بودی گفت
سه برادر گفت حال چند برادر میباشی برادرم ساکت شد جواب نداد من گفتم حال
دو برادر و من بی برادر آنوقت اشک در چشم برادرم جمع شد بحال انکار بجای
که مرا منتقلب کرده از اطاق بیرون شدم چون که ایان فضل کشنده است میان
برادر و برادر و پدر و فرزند بعد در اردیل چند روز ماند و قتی خواست روانه شود
با دو نفر رفقا بمشایعت آن فتم دیدم جمله کشیشها تا بیرون شهر اورا مشایعت
کرده اند و قتی خواستم وداع کنم دستم را گرفته بمن گفت تبوکیت و حقیقتی دارم
حال مسلمان شده قرآن و کتب عربی را بخوان تا با بصیرت باشی آنوقت

تو دانی با خدای خود و یک انگشتی نو با انگشتم کرد و او را وداع کرده دیدم در انگشت
نوشته است ما را فراموش مکن بعد از چند روز دکانی که بی گزیه بمن داد و بود در
آن دکان بساط بقالی انداخته مشغول گسب شدم و یک دو جزوی گرفته
در نزد یک بازار مکتب خانه بود در مسجد روزی نسیاحت شروع بخواندن اب
کردم در نزد معلم تا مقدار بیست روز حروف را شناخته و زیر و زبر را تشخیص
داد و مقدار دو سوره که کوچک تخی کرده یاد گرفته بعد از وی همان قواعد در دکان
مشغول گسب خواندن قرآن مداومت میکردم با استعانت همسایگان که وقتی
مشرف شدم بکبر بلا قرآن و زیارت نامه میخواندم و در دیل قریب یک سال
بودم یک شب از محله ارامنه میگذشتم چند از منی قصد جان من نموده بمن هجوم بردند
هیاهوی بلند شد فرار کردند از آن روز با خود عهد کردم که هر وقت شب و روز
سر چیزی با خود داشته باشم اول کاغذ و قلم دوم سلاح و لو چاقو باشد سیم زرو و لو
نیم دینار باشد الحاصل تا که از دهاات شیروان بسته زوار آمد و قلب من گنده
شد دکان را بر چیده یکتاسی بچاره تومان خریده و اسباب سفر را مهیا
ساخته بایکی از زوار هم خرج شده آمدم بکربلا برای زیارت عرفه و دو سال
قبل استاد بنده کربلای همدی آقا بکر بلا مشرف شده بود و در کاظمین
طالب افندی شیروانی الاصل مشهور بحکیم اسلامبولی بود با آن ملاقات
کرده آشنا شده بود و طالب افندی یکتاسی باب جوهر لفظ کشتی از اختراع
خود ساخته بود درست نشده مجبور مانده بود آقا همدی گفته بود در کار خانه
یک کسی داریم که در این کار مهارت تمام دارد و خودش تازه مسلمان شده
شوقش بر این است که بیاید در عتبات عالیات ساکن شود و لو آن بشیر
دست و چشم ما است لیکن اگر لابد آمدنی باشد نزد شمار و از میگویند که ما ظلم
این کار شما باشد آن است که کاغذ نوشته بمن داد بمضمون اینکه فلان عالم شده

دوستی سرکار بابا با او وفا کن و کار کارخانه را با و مشغول کن که او در این کار حکیم
ما آن کاغذ را در کربلا بطالب افندی داده قدم بنده را مبارک نموده در خانه
او منزل کردیم بعد از چند روز روانه نجف شدیم و در نجف اشرف آقا حسین
کوه کمری قدس الله سره اقلیچ بود طالب افندی بمعالجه او مشغول شد
قریب چهار ماه در نجف ماندیم بعد احوال آقا به شده بکاظمین مراجعت
کردیم در آن روز قرآن مجید و زیارت نامه را خوب میخواندم و قلیلی از
کتابهای فارسی و هر چند روزی برای دوستستان خود در ابدیسل و باد کو به
کاغذ مینوشتیم چون خودم خط و قلم مسلمانی ندانستم و این آن ملتس میشدم
که برای من بنویسند و دیدم در هر سوالی البته ذل سبب باشد غم را خرم
نمودم که خط نویسی یاد بگیرم قلم و قلمدان و مقدار کاغذ گرفته در منزل
خود نشسته بر روی خطوط و نوشتجات نگاه کرده بروش آن مشغول شدم
شب و روز قریب بیست روز آنوقت مکتوبی محتوی بر مطالب چند
نوشته دادم بابل سواد بعد از آن قلم قدر مطالب را برای بنده خواندند
چند دفعه چنین کرده تا مطمئن شدم که نوشته من خوانده میشود آنوقت در
یک هفته مقدار بیست و پنج مکتوب مفصل نوشتم بدوستستان خود و در بابل
و باد کو به و نجف اشرف و یکتاسی هم برادرم نوشتم نصف فارسی نصف
بحروف ارمنی بزبان ترکی باین مضمون که بوصیت شما عمل کرده قرآن مجید را
خواندم و خواندن کتب نوشتن خط اسلام را یاد گرفته و این خط من است
و تا حال هر چه تحقیق کرده ام مزید یقین محکم اساس ایمان من شده است
و السلام علی من اتبع الهدی بعد از شش یا هفت ماه در کاظمین شراکت
طالب افندی یکتاسی کارخانه لفظ مختصری ساخته که روزی بیست تنگ
لفظ صاف میکرد و در بازار دکان لفظ فروشی باز نموده یکتاسی سال کار کردم

در این ضمن از بعضی سید و عرب عجم آمده دستگاه مارانگاه کرده و آن
آبشکو و بخاری که این سبها را ساخته بودند بهندسی حقیر لوازم کار را با آنها سفاک
کرده در مدت دو سال در بغداد هشت کارخانه لفظ کوچک و دایر شد
هر چه لفظ سیاه از اطراف به بغداد وارد میشد آنها گرفته کار میکردند تا که کارها
بایک کار شده شراکت را فسخ نمودیم همان دکان لفظ فروشی را برای خود سبب
ساخته در کاظمین ماندیم و قلمرو اوج گرفت که چرخ شمع دیزی ساخته و چربی پیدا
گرفته بلکه شمع کاغذی سازیم مدتی در آن کار کردم و دکان را خانه زحمت بسیار
کشیده و از سرمایم آن صرف کرده بیک درجه رسید ولی شمع کاغذی نشد و
کارم ضعیف شد ولی در این مدت بعلم و کمال توحیدم افزوده شد چونکه از
رویکه آدم بجای کاظمین بخا نوا ده سلماسی با اتصال تمام پیدا کردم جناب طالب
میرزا یاقر سلماسی قدس الله سره یکی از علماء حکما مبرزین بود که از اساطین زمان
محسوب بود و برادرش میرزا اسماعیل سلماسی نور الله مرقده که حقیقت نمونده
تاریخ حضرت سلمان فارسی بود از هر نوع کتب عشق و جدید در خانه آنها یافت
میشود و پدرشان میرزا زین العابدین سلماسی اعلا الله مقامه مشهور صاحب
علوم و فنون شتی بوده و زبان عربی را خوب میدانسته است از فوشتجات
انجمناب چند خبر دیدم توره را ترجمه نموده و در دست لغت نوشته است
اصلش یک سطر عبری بخط سیاه و یک سطر در زیر ترجمه عبری قرمز و یک سطر
بزرگ فارسی بر یک بخشش الحاصل در این مدت که در عربستان میباشم از بزرگت
خا نوا ده ایشان بهر کتاب اخبار که محتاج شدم از کتابخانه آنها مطالعه نمودم
و از تعلیمات آنها استفاده یافتیم تا امروز از جناب مستطاب حضرت شریعت
مدار مولانا میرزا ابراهیم سلماسی خلف صدق صالح میرزا اسماعیل سلماسی قدس الله
سره مفصل سیم و آنها بنده را اندر وی الفت و مهربانی کی از اهل خانه خود شمارند

جوابم الله خیر الحاصل طالب افندی حکیم بغداد رفته ساکن شد و کار من هم که ضعیف
شده بود و از دار و ندارم کسی خبر نداشت و وقتی افندی مطلع شد بنده را به بغداد
طلبیده و علاقه دکان را از کاظمین بریده به بغداد آدم باز بنای کارخانه لفظ
گذاشت با شراکت با سید بغدادی الشیرازی با تالی مشابه شریک شده دو
سال کار کردیم کارم رونق گرفت کم کم حصه آنها را خریدم و قریب ده سال در باب
شرقی بغداد لفظ تصفیه نموده در بازار در دکان خود فروخته زندگی کردم در این
بین باز اهل کار زیاد شد و در بغداد و در سر معدنهای لفظ و چون معادن لفظ در
ملک عثمانی اطراف بغداد بسیار است معلوم نیست در عالم اینقدر معادن
باشد در مندر لچ و طوس خرماتو و کل و قوری و صلاحیه و کیاره و موصل و حمام
علی و جابهای دیگر ایضا بسیار است و در همه این جاها لفظ تصفیه میشود و هم از
کار من یاد گرفته اثر من است ولی حمله تمام چونکه آن دو اجزاء دارد یکی خراب
قلیاب یکی جوهر کبریت بر زبان روسی کلمات کوبند بعد از تقطیر در ماشین مخصوص
مثل حوض در داخلش پروانه اول بکلمات سفید میکنند و بعد در حوض دیگر ریخته
بوی را برده و صاف میشود چون در بغداد از این اجزاء قلیل یافت میشود اول
که دست تنها بودیم آن اجزاء و لو که آن خرمیده تصفیه مینمودم و قتی کمال کار
زیاد شد و بی تصفیه لفظهای زرد و سرخ بقیعت نازل بسیار از اطراف آوردند
می فروخته کار ما سخته خورد هر چه با تنجا بغداد الحاح کردم که شریکی تپیس
کند و لو چهار پنج هزار لیره باشد از دولت ایتالیا بگیرد و لوده سال باشد قلیاب
در اینجا بسیار است از فرنگستان جوهر کبریت از آن بیاورید و حساب حمل و
نقل لفظ سیاه را آسان کنید و برای ایشان مبرهن کرده و حساب نشان دادم
که لفظ سفید مثل مال باد کوبه در بغداد حقه استانه سی پاره تمام میشود احدی آن
عکس گفتند دولت بده سال اجاره نمیدهد زیاده از دو سال جایز نمیشد تعجب

و حیرتم زیاده شد بکومت چند دفعه عرض حال و راپورت دادم در لوازم و بلیه
مجلسها کردند و بامین سوال جواب نمودند و از من نمونه یا خواسته یا نه نمونه نشان
داده و یک دفعه در شیشه با آورد و در خود بلیه اجزاء زده فقط زرد بود و را سفید
وصاف نموده بدستشان دادم باز بعضی از اجزاء ناقص اعتراض کردند و موثر
فرنگی که حقیقت دشمن اسلام باید شمرده صحیح نگذاشته و آنهایی که راغب بودند
گفتند پنج شش هزار لیره از کجی صرف شود هدایت پاشا مشیر مرحوم با غیرت
و حمیت بسیار تاسید نمود ولی باقی امراء و والی ضد آن شده گفتگو با جمله
رفت امروز که انگلیسها هزار لیره صرف کرده و خواهند کرد و سباب محرم العقول
از بغداد مرور داده بقصر میرند آن کسانیکه تقریرات ما را شنیدند گویا آرزو
خواب بودند امروز تغییرش امشاهده میکنند الحاصل ما بعد از آنکه از تجارت و حکومت
مایوس شدیم بامیرزا ششم بلور فروش مرحوم صنفمانی بیکرمانه مختصر شریک شده
سال سیصد و پنج رفتم از بمبئی لوازم لفظ و اجزاء بیاوریم و در بمبئی قریب
یک ماه ماندم و غالب تجارتهای همنو با تبدیل و تدبیر سیر میکردم و عروسی
و نکاح و شمع جنازه عجیب آنها را مشاهده کردم و وعظ خانه مسیحیان و
مساجد اسلامیان را سیاحت کردم و مختصر تحقیق عقاید مردهای قافانها
ولی از فوشتجات آنها بدست نیامد الحاصل ضریف نموده بعد از مراجعت
نمودیم و کارخانه را از باقیات تحویل داده بیاب الوسطانی دران بیرون شهر
ابنیه ساخته و سباب ادوات کارخانه را وسعت داده کار کردیم و مقدار
دو سال پاکیزه محصول بردیم و بعد از آن راه باطوم باز شد فقط با دو کوبه
متصل انقدر آمد که در بغداد غالب اوقات از لفظ سیاه ارزانه تر فروش
رفت آنوقت کار ما قریب بلوغ شد میرزا ششم مرحوم سرمایه خودش را گرفته
من تنها ماندم و جمله سرمایه هم سباب ادوات و ابنیه بیفایده شد بعد از

یک سال ناچار شده سبابها را فرو ختم آمین را با همکرا و چوب و تخمه را
ببختارها در صد و بیست آنچه در آن کارخانه گذاشته بودم بدست آمد
آن جزئی سرمایه را در کاروان سر اجاره مختصری گرفته مشغول شدم
بخرید و فروش لفظ فرنگ تا امروز در آن کار مشغول شتم در این مدت
قریب سی سال در بغداد و کاظمین چندین دفعه ترقی و تنزل کردم
بکندی که مدت قبابی پیراهن پوشیدم و خرج خانه ام را بیک
روش قرار داده و بنفس خویش سجد غایت تنگی در خارج روا
داشته قناعت نمودم و از احوال این ترقی و تنزل
کسی بمن مطلع نشده کما هو حقه حتی عیال خودم
و اگر کسی مطلع بود من خبر نداشتم چون که از
روزی که آدم بعربستان چند سالی
که در کاظمین بودم لباس تنگی
و کاهی کلاه و کاهی جبهه
عربی در سر
پوشیدم

وقتی که آدم بغداد و قبا و عبا و عمامه عربی بزمی یکی از تجار وسط ملیوس شده
تا امروز که بمبئی میست ملاحظه میفرماید

و منبغض ترین شیاء نزد حقیر بیکاری و بطلانی است و مشغول بمغوی و لبستن
از آن روز تا بحال تمام اوقات بیداریم بعد از ادای فرائض یا مشغول کار و کسب یا
بمطالعہ کتب عربی یا فارسی و یا ترکی یا مباحثہ و مجادلہ بالقیاسی حسن یا
در فکر و تصور مخلوقات خداوندی و گاہی مشغول بنگاشتن آنچه از کتب
یافتہ یا در ذہن تصور شدہ الادر بعض اوقات کہ بدوست و آشنا وارد
شوم یا بمن وارد شوند کہ صحبت کردن با آنها عاری از لغو و عبث از حسن
اخلاق است و بہیت و شش سال است کہ متاہل شدہ قریب دوازده
اولاد و کور و اناث از من شدہ جملہ یک سالہ و دو سالہ و سہ سالہ فوت
شدہ اند حال پیری شش سالہ و دختری دو سالہ در حیات دارم مثل
ان بکونا خلفین صالحین و زبان عیالم عربی است و غالب خرید و
فروشم با عرب حساب فرم عربی است از آنرو در اندت عربی را خوب یاد
گرفته ام لکن نہ لسان کتابت کتب بلکہ زبان بازاری و فطری بل بلد و نوشتجا
بندہ ہم جملہ بخوبیست کہ انسانیکہ در معاملات خویش با یکدیگر گفتگو مینماید چون
در این مدت از کسب منفعت نشدہ و نحو لغت و اصطلاحات علوم را
در نزد معلم مخصوص فرا نگرفته ام مگر آنکہ گاہ کاهی از سؤال و جواب با علما و
مراودہ در مجالس ایشان و مطالعہ کتب نحو و لغت اخبار عربی و فارسی
و تاریخ و سیر ہمین قدر بلغات و اصطلاحات آشنا گردیدم و بدہم قنادر عطا
الہی است اگر یک صفحہ کتابت عربی و فارسی لغت غریب و کلمہ مغلفی باشد
مضامینش بکترین روشن میکرد و اگر کلمہ مبہم مشکلی واقع شود علمی عرب و
اہل لسان در بغداد و عتبات بسیارند از فیض آنها حل مسئل میشود و بہمین
روش در این مدت مطالعہ و سیر کردہ ام و کتابها و رسائل عبری و فارسی در
نون شش نگاشتم ولی افسوس کہ خطم روشن و خوانا نیست ہمانطور کہ از ابتدا

از سر خود یاد گرفته ام بهمان طور مانده است که همین قدر مطالب نوشته میشود
و هر که برسم خط و طحیر شتابست صحیح بخواند و در این مدت که در شهر بغداد
بوده ام و هر ساله بکینوبت بعبیات عالیات مشرف میشوم بمجالس غالب
بزرگ و کوچک سنی و شیعه حاکم یا رعیت رفت و آمد نموده صحبت نموده
بایهود و نصاری و فرق اسلام و ملل و صوفی و درویش و قلندر مجاور و مسافر
بومی و غریب مباحثه و مجادل و مناظره و محاکمه با نموده ام با انواع حجج عقلی و نقلی
و لطایف و امثال حکایات که هرگاه آنها یکایک بیکان نوشته میشد انوار
سهیلی ثانوی میکردید بل به حسن و بعضی آنها را در تألیفات خود در طبع عناوین
ذکر شده خصوص در مناجات الطالبین چون عقیده کثرین بموجب امر شارع
مقدس در دین مذهب نه جایز نمیدانم و امر معروف و نهی از منکر را فرض
شمارم آن است که در هر مجلس که باشم اهل آن مجلس خواه عالم باشد خواه تاجر
باشد یا غیر منکر بشوم یا مشایخه نمایم یا بلسان صیرج یا مثال حکایات
رد نمایم اگر ممکن بشود و روحم ترش کنم بحدی که بی ضررین معلوم شود که از او
متأذی شده ام و خلاف آن منکر سخن خواهم گفت و لو در خارج مجلس باشد
و اگر این احوال بهم ماثر نیامد از مجلس بیرون شوم این صفت را با حقیر
هر کس ده روز مضاجبت کرده است در بغداد و کافین و عتبات مشایخ
نموده اند فلیسئل من کان فی قلبه دیک و صاحب این بحیره غالب
او قاتلش تلخ میکند و مردم از او بسیار میرنجند نماند در دوستی و الا تقیاً
بمصدق قول علی الحق ما ترک لی من صدیق و خصوصاً در این بلد کثرت
الفرق و اراء و مذاهب و قله الوعظ و الحکمت و تدبیر و حسن الاخلاق
خصوص در میان شیعه در بغداد مکر ملاذ الانام این بلد جناب مستطاب
شیخ شکر بغدادی سلمه الله که مدرّس مآدب قریب سی نفر طلبه از تاجر

زادگان بغداد است جز آنکه اندک خیر الحزب و اما منابر بغداد خالی است از واعظ
شفیق حکیم مختصر است بروضه خوانان که از دروغ و راست بافته عاری از
نور حکمت همین قدر سلسل سخن گویند و اشعار بجا نهند با و از خوش که مرغوب
عوام این بلد است از این احوال بسیار متألم شده گاه گاهی بعضی روضه خوانان را
و آشکارا تنبیه نصیحت نموده ام مفید نیامد ناچار تقریباً الی الله رساله نگاشتم
بهری مسمی تذکره الذاکرین قریب بچهار هزار بیت مرتب یک مقدمه و دو آواز
مطلب و یک حکایت تحیر العقول در آن قواعد و عظم و واعظ و حق منبر و
تکلیف صاحب منبر بیان شده مطلب اول در توحید و اخلاص و اخلاص
ملل در آن دویم در معرفت انبیاء و اوصیاء و علماء لازم التقلید سیم صفت
واعظ و طریق و عظم و چگونگی و عظم چهارم میزان و بیان بغض و حب علی و
اهل بیت تا که بمصدق قوله لا اله الا الله و لا نعبد الا الله و لا نعبد الا الله
مرید حبه التضاد حق کفر و ابیه و ابغضه الیهود حق کفر و ابیه و ابغضه الیهود
لکما فرین تخم مثل مخصوص در توحید خلق و ملل و مطلوب خواننده ششم در منع
سؤال و کدانی و قلندری و سیکاری و بیعاری و در ترغیب صنایع و مکاسب
هفتم در منع سادات از سؤال خمس باشد یا غیر خمس و بیان تکلیف سید و
عامی کمال و سؤال ستم و غلبه سلطان و امراء و حکام و وقت و بیان تکلیف
عالم و واعظ با حکام و وظیفه راعی و رعیت تخم در منع سب و لعن مذاهب
دین یا رؤسای اولین و آخرین و بیان طریق ثواب و ثواب و تبراء از دوست
و دشمن و هشتم در منع عوام و تصرف و آیات قرآن مجید و بغیر محل شام
آوردن مخصوص جماعت بایه جلالی شرم و بیان عظمت قرآن مجید و انسان
یکه حد برسد در علم که تواند قرآن التفسیر و تأویل کند و استعارات و مجازات را
بداند و ناسخ و منسوخ را بسجده و با نوار علوم و معارف بسعدت دنیوی و اخروی

فائز شود و در کرباب تشابهات غرق و بلاك نشود یا در تمام طرقی روضه
خانی و ذکر مصاب و محن انبیا و اهل بیت محمد ص دو از دهم فکر و وجه اخبار
احادیث که فریضه واعظ و روضه خوان است بیان کند بوقت محکات
الکتاب و سیرة الرسل والاوصیاء برای این دوازده مطلب و در هر مطلبی
مثلی آورده ام بدیع المثال که با مثال انجیل همی کند شنیدن کی بود مانند
و در آخر حکایت نامه بخار بیک اسلوب غری که جمله کنایه و استعاره است در
آن حکایت تارخ جغرافی ملل و ادیان و اخلاق و اوصاف فرق و ملل بیان
شده است با جمل کلام و ابلغ البیان و الله هو الموفق المستعان و بعضی
از علمای کربلا و نجف سلمه الله بر آن نتیجه فرموده اند و جمیع روضه خوانهای بغداد
و کاظمین و کربلا و نجف اشرف مطالعه نموده اند بعضی از ایشان بر مؤلف ساخت
و بعضی از ایشان اضحی حاسد تقریضا نوشته اند و چون بغداد و جمیع غریبا و اجانب
است و غالب بی تربیت و متوحش سجیه ناشایسته دارند بعضی را یکدیگر را
بیداعی فحش مذموم و دیرین طعن و تکفیر گویند بدون علم و بصیرت این احوال
انسان را مشوش میکند از آن رو برای راه نمائی ابائی جنس خود را لازم دانسته
کتابی نوشته ام مستی باخبار البخاری بیک مقدمه مجیر العقول دوازده فصل
حکمانه و بدیهه میزان عقلی موزون و بعد و یاخبر و آیات شبهات مذهبی را
محاكمه شده است و ثلث آخر آن کتاب بعنوان مقدمه ردا دعایای بابها
و تشخیص شبهات صادق و کاذب و اوصیاء مخصوص از مژور و بیان تمیز
بین اوحی و وهم و بین المعجز و التمجیس در سه فصل موازن صدق و بر این عقل نوشته
شده است و بعد از آن ادعای بابها و بعضی کلمات فارسی و عربی ایشان
و این ثلث آخر مذکور تمام در منهاج نقل شده است چنانچه در فهرست بخار
یافت فصل در تعیین زمان ظهورات و فصل در صفت المرسلین و فصل فی دعوة

المرسلین مطالعه کنند ای منهاج خواهند دید و باقی این نوشتجات را بآن قیاس
کند و الله بهکمال الی الرشید السداد در شش غرض نمودم بر نارت مشتمل
مشرق شوم و احوال سیاسیون اسلام مختل و حکومتان انجیل دیده رساله کشانم
مستی بذكر المذکرین بغاری محتوی بیک مقدمه و پنجاه و ست تذکار و دوازده
مطلب و فائده عبارت آن قریب چهار هزار بیت بنظر حقیر نمیرسد که راه صلاح
و فلاحی باشد که در آن ذکر نشده من حیث ترقیب الوزراء و نصب امر و انتخا
ولاة و نظم امور کشور و لشکر و حصول ثروت و قدرت و حفظ رعیت و دوام
و استقلال جمهور سلطنت و حفظ وطن و دین و حوزه اسلام و در شش
مشرق شدم بمشهد مقدس شاه شید در سفر فرنگستان بود در آمدن و رفتن شید
مقدس در طهران چهل روز ماندم بعضی از علمای کاظمین و نجف و سایر مسافر
بنده را بعلمای طهران نوشته بودند در کار و انسر امنزل نموده ولی غالب
اوقات شب و روز در خدمت علما در طهران و شمیرانات بودیم مثل آقا
سید علی در بندی سلمه الله و آقای امام جمعه سلمه الله و شیخ فضل الله سلمه الله
و غیرهم بتوسط این اشخاص جمیع اماکن شهر طهران را سیر کردم و جمیع محاکم و دوا
حکومت را مشاهده نمودم و وضع حکومت و سیاست و لشکر را خوب
دقت نموده بعضی نقصانات که در رساله درج نشده بود در حواشی نوشته ام
یک نسخه آن باین الملک مرحوم برادر ارجمند صدر اعظم دادم بتوسط میرزا
فضل الله خان و یک نسخه وکیل خفیه نویسنده سلطان گرفت که روانه
نماید باصفهان الحاصل مشرف شدم بمشهد مقدس سی روز در آن ارض اقدس
ماندم یک نسخه برکن الدوله هدیه نمودم ولی با خود ش ملاقات میسر نشد
یک مقدار وجه کوپا حواله کرد از صراف گرفته و با علمای ارض اقدس مثال
جناب آقا شیخ اسماعیل ترشیزی و آقا سید میرزا حبیب الله و غیره خوب

مانوس شدم و غالب باغات و قصور اطراف شهر را سیر نمودم بعد مراجعت کرده در بیستم صفر ۱۲۳۰ وارد بغداد شدم از آن روز تا بحال از آثار آن رساله در وضع سیاست ایران نمایان نشده الا که بعضی بجایای حسن ظن السلطان در صنفان و این سال را غالب علما و امرای و کارپردازهای ایران در بغداد مطالعه فرمودند بعضی گفتند گوش کو بعضی گفتند که میشنود بعضی میگفتند که بعضی تأسف خورده از همه این اقوال فایده مشاهد نشده ناچار شده بر آن یک مقدمه مثل خطبه نوشته فرستادم با دایره جل المتین که در جریده مقدس فصل فصل درج شود بلکه امرای اسلام روی زمین متذکر شوند از نمره بیست و هفتم سال پنجم الی نمره سیتم سال هم متصل بایک در میان در جریده مقدس جل المتین درج شده است بدون مقدمه و نام و امضا همین قدر در فرست که بدین حال یکی از فضلای نامدار قابل توجه اهل حل و عقد رجال سیاستون ایران بعد یک یاد و فصل از کتاب مقدار دو یا سه صفحه در هر نسخه جریده نقل نموده است و در عالم نشر شده هر که خواهد ملاحظه فرماید در یکی از نمره با قانون مسافرت حج و زیارت و تکلیف دولت در حفظ اهل و جان ایشان از آن کتاب در نامه مقدس نقل کرده بود که خوانندگان جریده دیده اند و قرن همان قانون در نسخه بیستم سال دهم جل المتین نوشته انگلیس قانون قرار داده بجهت حجاج هند بدون عمل بدان قانون ممنوع است هر که نور عقل دارد میداند تقریر حقیر با تدبیر و برای عالم انگلیس موافق است یا از نامه مقدس اقتباس کرده متذکر شده اند یا حجت علی الاخوان مثل من و ابنا و وطن ایران و همسایگان مثل کسی میان که مدتی در سفر سردی و گرمی روزگار را سپری شده و شدت و رخا را تجربه کرده و نفع و ضرر دانسته و دوست و دشمن را شناخته مراجعت کرد و بطن عزیز و قریب شهر رسید دید که سفندان اهل شهر در اطراف پرکنده شده بیراعی و مرغان رو

بصحرانها و بر بجهای حصار شهر ریخته و ثروت او خان بیصاحب و کرکان خوشخوار کو سفندان را میدرد و روباه جلد کار مرغان را میرساند و دزدان عیار ثروت و وطن را میرند بر اسان شده بتجیل تمام داخل شهر شدند رفت بیالای بام خانه دوست خود دید اهل خانه بعضی در خواب و بعضی مست و بعضی غافل و بعضی در جنگ و جدال خانه کی و اطفال بعضی مریض و بعضی کرسنه و عریان از روی شفقت و نصیحت فریاد زد که ای دوستان بیدار و هوشیار شوید از جنگ خانه نیز از متفق شده اموال و ثروت خودتان را جمع نموده حفظ کنید که کرکان کو سفندان را میرند و روباهان مرغان را و دزدان ثروت را یکی گفت من از خواب سیر نشده ام دیگری گفت کار با خداست آن دیگری گفت ساعت عیش را غنیمت شمر و دیگری گفت فردا بایزد دیگری گفت ترک تو برای من پس است همسایه بیدار سخنان نصیحت آمیز مسافرا شنیده و غفلت اهل خانه را مشاهده نموده پند گرفته متعظ شده و فرزندان و خدم خود را با خود برده بیرون شهر کو سفندان خود را جمع نموده و بشبانان این سپرده و مرغان را در حصار گذاشته و ثروت را در خزاین و نمه ها را رسد نموده و خود مراقب حال مال و خدم و فرزندان سرور نشسته یا لباس مثل هر که گوش شنود اردو بشنود لیس لافسان الاتماسعی این احسنتم احسنتم لا تفشکم و ما افاعلیکم بویکیل غفلت حکام و امرای و مشایخ اسلام زنده دلان ابنا و وطن را دل کباب کرده است لکن معذرة الی الله باید امر معروف و نهی از منکر کرد و خوا کسی بشنود یا نشنود بقوله تعالی اذ قال امته منهم لما اتظنون قوم الله مهملکم او معذرتهم علایا باشد یا لا قالوا معذرة الی دیکم لعلمهم یتفقون عمل باین آیه شریفه مجالس حکیم نوشته ام بعنوان درس و تعلیم حکیم بشا کرد و سؤال جواب معلم و تلمیذ وجه سخن بجوم امرای اسلام خواهد

شرقی باشد یا غربی سفید باشد یا سیاه ستمی لبان الصدق که در جریده جبلتین
هفته بهفته درج شود و آن چهل و هشت مجلس خواهد شد تا حال بسیت و پنج
مجلس نوشته ارسال داشته ام بحریده جبلتین تا حال مجلس پنجم خط حکیم درج شده
و باقی هم درج خواهد شد ان شاء الله در فهرست جبلتین لبان الصدق ذکر
میشود و در ذیل مجلس امضاء نیایم افکار الجدید و آثار علم حقیر مقاله های نافع
ببینی نوع انسان فی امضاء درج اید بسیار ذکر شده و سؤالات جواب مسائل
شقی شده است و اگر حقیر قوی و جلی نویس بود و از اصطلاحات علوم و فنون
کامل مستحضر بودم همراه یک کتاب بنویسم مرکب از ده هزار بیت که جمله نافع
و مفید برای آدم باشد در امور دنیوی و اخروی که در آن خود و عجت و نقالی
نباشد لکن بسبب غنم کم و بد نویس است هر وقت چیزی بنویسم باید پول
زیاد بدهم تا کتابت با نایل خط خوب بنویسد یا آنکه یک دوست شفیق مجاهد
فوتیجات بنده را تصحیح و تبیین کند آن است اخ العزیز الامامی میرزا ابراهیم
المراغی که حال ترجمان ثانی کارپرداز خان بغداد است که در فتوغراف بایده
مهرم شده است بمابین زحمات آخری بنده شریک شده منهاج الطالبین
و محال لبان الصدق و این ساله دلیل منهاج ایشان حمت کشیده
بخط نیکو نگاشته است و در مصارف طبع و نشر منهاج الطالبین و این
رساله در نفع و ضرر شریک شده است خدا ایشان را جزای خیر و تجارت
دنیا و آخرت عطا فرماید این ذات محترم بر من کار با چهار زبان خوانا و نویسا
عربی و فارسی و ترکی و فرانسوی و قلیلی انگلیسی چون مدت دوازده سال در
مکاتب عثمانی و فرانسوی در بغداد درس خوانده است با کمال عفت
و دیانت و در ظل جناح مهربانی پدر ارجمند خود بزرگ شده و دو سال است
معلم فرانسوی و ترکی و عربی و فارسی اولاد حضرت مستطاب میرزا محمود خان

مشاور الملک میباشد چون خود مشاور الملک پاکدامن را دوست دارد و میرزا
ابراهیم را بخوبی شناخته از آنرو امسال ۱۳۲۰ در یازدهم رمضان تبرجانی مان
کارپرداز می باشد و در سباده و اثر حکومت عثمانی تبلیغ نموده اند و با کمال عفت و در
کاری بکار گذاری مردم مشغول است خداوند مساعی او را ضایع نجا دهد که در آن
لا الضیاع عمل عامل منکم مقصود شرف انسان بعلم است و توحید و تقوی و نصیحت
ببر و قوا جرازان رواست که خاتم النبیین و سید المرسلین در یکی از ساریا با مرء
المجاهدین و وصیت میکند که کسی را بخشد مگر بعد از اندازه و تبلیغ و بیان و برهان
پی جرج مر وید پیر و عجز از انجمن زمان اطفال انتر ساینده و درخت سبز را
عجت نشکند و دیوار ایستاده را نیندازد و زیر سقف کسی بی اذن داخل نشود
و زرع و چمن خلایق را ضایع نسازد و در هر حرکات و سکنت خدا را بر خود ناظر
و یوم المعاد حاکم داند و بر ضایع کار کند که بشما نصرت داده شود ان شاء الله
آن جهت است در این مدتی که مسلمان شده ام لیل منار در اندیشه و فکر بودم که
پدر و مادر و اهل وطن خود را نصیحت و ارشاد کنم بآن اهی که حق دانسته و برای خود
پسندیده که عاقبت آن نجات است آن است که پدر و مادر و برادر مکاتب
بسیار نوشته ام با انواع عبارات و امثال برای این ترکی فارسی و عربی و کاهی بحرف
ارمنی که شاید شغف شده نور توحید را درک کنند و بعضی مکاتب مفصل بعضی از
ذو ارباب شیر و ان سپرده که خود بنفسه مکتوب بر آورده بقریه پدر بر روی خطار کلید کلمه
بخواند و یگان یگان بفهماند آنچه عمده کرده بر آن عمل کرده برای من نوشته که پدر
و مادر و مضامین مکتوب را شنیده که کرده هیچ بختی تا خود جواب خطار این نویسم
سالم چشم انتظار بودیم که از ایشان مکتوب مستر امیر ایمان بیاید بنیاد آلا
انگور سینه پدرم شد حال بته از شیر و ان از راه تبریز و کرمانشاه آمد بغداد
در راه او را در زنده انتقالش بر آورده و سرود سلس را شکسته بودند آمد و در شب

ارامنه بغداد منزل کرده غیر حقیق ارامنه او را بدو کرده و لو از هم او را کفایت کرده بودند ملک ارمنی در آن روز تازه ترجمان قونسل خانه روس بود از روی حمیت ملی و سخت منصبی بر پدر دلتوازی نموده جستجو کرده گویا مارا شناخته و پسر امید و نوید داده که تو اسوده باش پسر ترا همراه تو روانه خواهیم کرد بوطن خود و لو پرنده باشد بقوت چنگال شکار نموده بال او را بریده بدست تو خواهیم سپرد یک روز من از جانی بخبر در دکان نشسته بودم دیدم که قواس آمده که ملک صاحب ترا میخواهد از غوی کلام مفهومی شد که پدرم آمده بغداد عجب آب این قصه مرا حیران گذاشت که شیروان کجا بغداد کجا مرد پیر ارمنی چون آمده الحاصل با یک شخصی فقیه خان ملک در رأس القاری بغداد اول که مراد دید از روی تغییر و تکبر بر عیم سخنان درشت گفت گفتیم تو بمن خلاف قانون انسان سخن گفتی من ترا خارج از صفت انسانی دانسته سخنان ترا گوش نخواهم داد من با تو کاری ندارم و نه تو با من گفت تو بجه اندازه جسور می باشی حال آنکه در خانه من اسیر منی گفتم خدا مرا حذر خلق فرموده است نه حق کسی اخورده ام که اسیر آن شوم گفت تو بنده پدر خود می باشی گفت من حال پدر ندارم گفت پدرت اینجا حاضر است و تو مکاتب بسیار نوشته آنها را براه خود دعوت کردی اینک مکاتب تو است دست کرده از میان منیر مقدار بیت مکتوب از مکاتبتی که پسر نوشته بودم بدستم داد گفتم اینها سند نیست در دمه من که محکوم تو شوم الحاصل گاهی بشدت گاهی برخاکهای تهدید گاهی بنوید مجاجه و محاکمه شد آخر پدر را خبر داده آمد بحضور وقتی چشمش بمن افتاد اول تبسم و بعد گریه نمود دل فرزند کباب شد لکن دین را باید مثل حبه در کف دل نگاه داشت و لو بوزن از روی تجله تحمل کرده که از و جئاتم انکسار معلوم نشود بیک حال که شرح آن احوال بعد نمائید حاصل گفتگو بسیار شد با ملک بتری و عربی مردم بسیار

از یهود و نصاری اسلام در خانه و کوچ جمع شدند مجلس قریب چهار ساعت طول کشید قریب غروب شد گفتیم اگر این طور با من هر روز مکالمه و محاکمه کنی دیگر با تو سخن نگویم حکومت محل این دعا را فصل کند و این پیر مرد دیگر یوم نه بیند پدر این سخن راست نیست مضطرب شد بلکه گفت که دیگر متفرض این پسر مشوم را و الذا ربنا او که هر چه شدنی است میشود از روی این سخن معلوم میشود مرا خوب نشناخته است چون بیت و چهار سال او را مفارقت کرده بودم و مرا قبل از بلوغ دیده بود در لباس و رسم ارامنه حال که مراد دید مردی متجاوز از حد شباب و در لباس عربی و با او سخن نگفتم بودم نه بتری نه بزبان ارمنی از آن و گویا در من تشنگی بود خلاف حقیر آن روز مثل من پدرم در بغداد مثل یوسف و بنیامین بود در مصر خلاصه از منزل ملک بیرون آمده آدم سجانه و پدر هم ایضا با جماعتی از مسلمانان نصاری آمدند تا بدرب خانه پدرم در خانه شد مردم متفرق شدند مدت یک ماه و چند روز نزد حقیر بود و چون شربت و مشتمیات و سیر و تفریح در بر آن بحسب التکلیف و التوفیق کوتاهی نکردم و الله یعف عنا بما انشدنا و اخطانا الحاصل وقت شب شد گفتیم ای پدر من فرزند شما هستم از خدا میخواهم شما را ملاقات کنم آنکه برای تو نوشتم بزبان لطف و لیلین بتو بیان کنم وقتی که پدر مطمن شد که بمطلوب رسیده است آن از شادی که بیت و من آن حسرت شادی او بدیدار من بود و خزن من بفقرت و هلاک آن گفتم ترا چه دادار نمود که شاید سفر را بخویش روا دانسته از اقلیم باقلیم دیگر آمده در این کبر سن گفت و دوار نکرد مرا اگر شفقت و رحم چهار ماه است در این راه مستوحش و وچار من کشته شده ام در میان انسان و وحشیان نرسیدم بغداد الحمد لله که رسیدم بمطلوب خودم منتب و الم من اهل شد امشب براحتت خواهیم خوابید گفتیم در حق من چه تشکر کردی

که میبخت تو شده آدمی گفت تصور میکردم که تویی است غایب شده و
حقیقت حال معلوم نیست که فرزندم زنده است یا مرده سیر است یا
کر سنه بر بنده است یا پوشیده عزیز است یا ذلیل هر وقت نان و شراب
حاضر شد عید و بهار آمد ترا یاد کرده و گریه کرده ام با همه این محن گفته ام فرزند
رشدیم ندانم در دنیا چه بلایا گرفتار شده است و ازین حق در رفته اهل
دو زنج شده در آخرت معذب خواهد شد این احوال مرا مشوش کرده ایم
بلکه ترا یافته نصیحت کنم و با خود ببرم بوطن عزیز با عزت زندگی کنی و در آخرت
اهل جنت شوی چشم من روشن گردد سبحان الله عجبا لرحم و شفقه الوالد
گفتم ای پدر دلم بجال تو سوخت لکن خالق زمین و آسمان بجال تو مطلع و
بشاید تو شاید است به تو عرض خواهد داد و اما از بابت من الحمد لله که دیدی
من زنده میباشم و کر سنه و پریشان و عریان نیستم اینک مشاهد میکنی زنده
خانه ام و دوکان و کار کار خانه ام و بهم تنم درست و خدای تعالی رزاق
حق قیوم از این بابت آسوده باشید و اما از بابت از دین بیرون شدنم
از طفولیت مرا از کی شناخته و حال مرا بکمال شد ملاحظه میکنی و چهار
پنج زبان میخوانم و مینویسم و کتب تو را میسیر نموده ام و از حال مردم و ملل
خبر دار شده ام نقیب از روی رشدر راه راست اختیار کرده ام که آخر آن شایسته
و حیوة است و شما خط و سواد ندانید ولی عمر گذرانیده پیر شده لابد رشد
فطری در تو موجود است من الان شمارا بر عقاید دین خودم حکم قرار میدهم
که یقین از روی انصاف حکم خواهی کرد چون هر کس گوید در تحت السماء امروز
از شما من مهربان تر کسی هست هیچ عاقلی باور نکند من من عقاید اصول دین
اسلام را و اعمال تکالیف شرعی و قوانین مقرر شرعیست مقدس محمدی را
برای تو یکان یکان بزبان ترکی فصیح بیان میکنم هر اعتقادی که موجب

بلاک است و هر عملیکه عبت است و هر حد قانون شرع اسلام در نظر تو
سست است جزئی باشد یا کلی بمن بگو تا برای تو مبرهن کنم و هیچ مطلب را
نسخیده تصدیق نکنند و نه با من بداهنه چون روز قیامت باین تقریر ترا کو ۹
آوردند و دیگران حجت گیرند گفت بگو خدا ترا رحمت کند آنوقت در مدت
نه روز و شب اصول عقاید اسلام را با تو تقریر کردم و تکالیف و فرائض و انکسار
بیان نمودم حتی در رکوع و سجود چه میگوئیم و شهادت و طلاق و نکاح و تجارت
و معاشرت سیرت حسنه اسلام را برای آن تقریر کردم و معانی را بستر کنی
فهمانده حتی آداب کلن شرب و خواب و بیداری در هشت سالگی میان
من و پدر یکت قصه بود که غیر از خدا کسی نمیدانست آنروز در میان تقریر
برای شاه پادشاه پدر آوردم از دهشت میخواست گریه اش را پاره کند و
آن قصه این است که پدر من در سه فرسخی ده در جای بلندی اراضی و
باغات دارد مثل سیلاق سالی سه چهار ماه در آنجا توقف دارند یکوقت
من و پدر و زن برادر که تازه عروس بود در آنجا بودیم شب جمله در یکتخت
خواب خوابیدیم پدر در وسط و من یکت طرف و در طرفی زن برادر شب گویا
در خواب یا بیداری در من حرکت شده و دست پدر من سیده پدرم
متوجه شده بود و من بخیج صبح دیدم روی پدر متغیر است با پدر رفتم
بباغ مرا گرفته چوب زیادی زد و گفت که من چیست گفت که از آن
بزرگتر که بزنی برادر خود خیال کنی من از خجالت بخود پیچیده با چوب تر
ساخته ترو خشک سوختیم این خبر ذکر نشده بود تا آنروز وقتی پدر
گفتم که سیت گفتم ای پدر همان است از برای رفع این محذورات و
و همنیات شرع مقدس محمدی مرا فراموش مرد از زن جدا کرده است غیر از
زن نکاحی ولو پدر دختر باشد یا پسر مادر و یا برادر و خواهر باقی حدود شرع

و قس علی هذا بعد از این تقررات گفت ای فرزند اگر دین دانی تو این است خشتا بحال تو که در آن بانی نیستی و لکن مسلمانانی که من دیده ام اینطور نیستند گفتتم ای پدر من مقلد افزد مسلمانان شستم من بدین محضره ایمان آورده ام عقاید و او امر او این است که ذکر شد هر که در آن ثابت و سالك شود ناجی باشد دیگر را چه کار است که دیگران از راه راست میروند در هر قوم و ملتی شقی و سعید است گفتگوی ما بر اساس دین است نه پیروان دین یا زالیغین عن الطریق پدر گفت راست میگوئی گفتتم ای پدر چیزی برای فرزند عزیزت پسندیدی خودت بهم بآن فایز شو گفت بموجب تقدیر تو دین اسلام حق است ولی قریب هفتاد سال از عمرم گذشته است پیروی عیسی نموده و او را استیاض کرده ام و حق میدانم چون مرده زنده کرده است و کور و شل را شفا داده است تمام اوصاف الهی در آن موجود بوده است و اخبار شهادت میدهند بعد از این سن و احوال کی تو انم از آن رو که در انم عقلا قبل از من هزار سال با و استیاض کرده اند من که از آنها عاقل تر هستم گفتم کاش تو سواد و علم داشتی کارم بتو آسان بود ای پدر انبیاء سلف که نام ایشان در انجیل و توره مذکور است و من و تو مقرریم که آنها بشر و مخلوقند نه خالق کاریکه عیسی کرده است همچنان آنها کرده اند مرده را زنده کرده اند و مریض را شفا داده اند و معجز و خارق عادات نموده اند توره باین واقعات ناظر است حتی بعضی از خوارترین صالح عیسی آنچه عیسی کرده است آنها کرده اند که مردم تو هم بخند و انسان را پستند و برای خدا شرکت قرار ندهند اینک انجیل است برای تو بخوانم عیسی در هیچ جا گفته است که من خدایم و خالق شما نیستم یقین تو باشد هرگاه جایز بود استیاض کردن غیر از خالق زمین و آسمان را و اریاح و ارواح را انسان و حیوان را و اشجار و انهار را ماه و خورشید و نجوم و انوار را خواه عیسی باشد یا موسی یا محمد یا علی یا هر کس که

باشد یا جن انسان باشد یا حیوان زنده باشد یا مرده شایسته بود که انسان ستایش پدر و مادر کند چون یقین و عین یقین دانند که یک قطره آبی بوده در وجود پدر و مادر آن آمده بر جسم مادر و مادر او را در جوف خود از نوا یب و صدمات و لطافات مخصوصه داشته و برابر شدت حرکت او را زائیده است سالها در حرکت و قدرات و عذرات آن مبتلا و از خون خود او را غذا داده و در شب خواب راحت نکرده و سخن گفتن با او موعظه و نفع و ضرر را شناسانیده است و لکن پدر شب و روز زحمت کشیده و لوازم زندگی او را فراهم آورده و خوراک و پوشاک او را کفایت کرده و علم و آداب موعظه و با صنعت و تجارت او را بی نیاز ساخته تا کمال شدر رسیده تمام آسایش او را مکمل نموده برای آن خانه ساخته و زن گرفته و سر مایه داده و علم معاش آموخته و دوست و دشمن را شناسانیده اگر جایز بود که غیر از خالق سموات و ارضین را انسان طاعت و عبادت کند پدر و مادر حق بود از جمیع مخلوقات گفت ای فرزند حق پدر که چنین عظیم است چرا با من موافقت نمیکنی برویم بوطن گفتیم آمدیم با تو بوطن غیر ممکن است چون خودت میدانی در آن حکومت خارج شد از عقاید نصرانیت جرم عظیمی است و این خبر مشهور شده ستر آن محال است اگر با تو بیایم گرفتار پنجه قدرت قیصر شوم که آن هلاک من است و خالق خلایق و خداوند موجودات بخشی فرموده است که بدست خودتان خود را در هملکه بیندازید از آنجست معذورم و آنگاه شما در وطن من حیث مال جاه و خدمت بمن محتاج نیستی بلکه ازین مستغنی میشاشی در امور زندگانی و اگر در اینجا بمانی من با تو موافق بلکه مطیع باشم بر باشم الا در دین و ما سواه در خدمت کوی تا بهی نورم راحت تر از خود ترجیح دهم و بروی تو اوف نکویم چنانچه حکم شارع مقدس است گفت وقت آمدن جمله اهل قریه جمع بودند گفتند تو میروی در میان مسلمانان تلف میشوی

گفتم من کوکب نیستم میروم بلکه فرزندم را پیدا کرده بیاورم حال آنکه منتظر من هستند
 من در اینجا چکنم گفتم که بفرستد علقه کن عقاید اسلام و کالیف شرع محمدی را
 خوب دانستی و برای من پسندیدی و شبهات و شکوک ملت را من بر تو روشن
 کردید و شاپیر سال خورد شده کاه است اجل زود برسد مسلمان شود از قیود و ثلث
 نجات یافته موجود شوئی و بحیوة ابدی فایز گردی و الله وکیل علی ما اقول قدر
 تحمل کرده بعد ریش خود را گرفت و گفت من بعد از این سن از دین خود بیرون شوم
 اهل و عیال جمهور را بنیاد و وطن بمن چه خواهند گفت لابد میروم اگر رسید بطن
 در کلمات شما غور خواهم کرد و بیخبران الله العظیم و صدق الله حیث یقول انک
 لا تنقذی من احببت ولكن الله یستکمن یشاء من یرک الیاح نکردم بجهت او
 لوازم سفر و بعضی بیا خبریده و خرج راه داده و از مکاری امین مال کرایه کرده و
 بکرمانشاه توحید نوشته که بکر را با چشم کرمان و داع کرده روانه شد گویا رسیده
 بوطن ده سال بود از آنها خبر نداشتم در سال ۱۳۱۷ قمری و جبر برای تذکار
 یابی از حجاج شیروانی با خط و لواء می روانه کردم و چنین عهد کردم با او که خود
 انفراد برود بدیده اگر پیر و مادر زنده بیا شد خط را برای ایشان بخواند و از سلامتی
 من خبر دهد و جبر را با ایشان بجهت اطمینان خاطر تسلیم کند اگر فوت شده اند
 بدید بسمت میروم که از علمای شیروان میباشند که ایشان از بابت حقوق
 امام بفقراء صرف کند بعد از یک سال جواب فرستاد که پدر و مادر فوت
 شده اند و وجه را بخلی که معین کردی رسانیدم دیگر از بر آنها دستم کوتاه
 شده هر وقت از خدای تعالی برای آنها تخفیف عذاب میطلبم و حساب
 آنها با خداوند است ان یرحمهم هم عباده وان یرحمهم هو الیز الرحیم
 کما قصصنا لکم صدق شهادتک للارض و السماء و الله خیر
 الشاهدین قال تبارک و تعالی هذا بیان للناس صدق صدق مؤظف

للمتقین و الله ملک السموات و الارض و الله علی کاشف قلیبان فی خلق
 السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لا ولی الا للباب
 الذین یدعون الله قیاما و قعودا و علی جنبهم و ینفکون فی خلق
 السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب
 النار و ربنا انک من تدخل النار فقد اخرجتہ و ما للظالمین
 من انصار در انیمت عمر که اخلاق و اطوار مخلوقات را ملاحظه کرده ام و
 ملک روس و ایران و هند و ترک را و ملل و فرق بنی آدم را گفتیش نموده ام
 و با وضوح و شریف و عالم و جاهل گفتگو کرده ام و با سفید و سیاه و عرب و
 عجم بمصیبت شده ام مثل فرقه بابیه ندیدم بی قید و بی پرده و دروغ و غلو و مغرور
 در کلام جسور در ادیان دینی پر و از خدا و رسل و مجموع اطوار و سیرت آنها اگر
 جمع کرده در عالم فرقی که من دیده ام هر کدام باشد در زشت سیرتی مثل اینها
 نشوند ایشان در غربی گریخ بغداد مقامی دارند که در آستانه در طاق مخصوص
 ادعای ظهور کرده است و آن طاق یکینارسی هفت یانه در بی است
 رو به شمال غربی در آن یکینارسی گذاشته و چند لاله بر روی آن در مقابل
 یک قطعه نوشته الله ابھی و جلوا طاق طارمه است اصل خانه جمیع
 ارکانش خرابه است از ترس اسلام و حکومت تعمیر نگرداند الان زیارتگاه
 بابیه است از ایران و اطرافش هر ساله کاه کاه مرداء بر زیارت آن مکان
 می آیند بعضیشان صاحب ثروت از تجار و اهل در خانه و باقی از کسب
 از قلندر و درویش سالی میشود پنجاه شصت نفر خفیه و آشکار زیارت
 آن مقام می آیند و در نزدیک آن مقام مسافر خانه دارند و در بغداد و طبرستان
 ظاهر و پنهان بشوید و شتم قریب بسید نفر میشوند جمله کسبه و غالب بجز
 و عجم و قلیل از عرب و برزخ ایشان همه چیز فمندولی جمله ما فهم من بزرگ و

کوچک ایشان گفتگو و صحبت کرده ام مجاور بغداد باشد یا مسافر شهادت
آنها ندانم کتابهای زرین ورق از خاندان آورده باد دست لرزان بمن
دادند که اینجا را بخوان و اینجا را بخوان حرص من مطالعه کردن جمله که بحیث
حقیر است کتاب هر چه باشد که طالب بدین آن شوم استقصا کنم شبهه
در از افتد رفته است که اهل خانه جمله بخوابیدند من در مطالعه بودم و وقتیکه
چشم خواب آلود میشد نمک همراهم بود و دستم بآب نمک کرده بچشم زده که
اشک ریزد بغاص کسالت بشوید باین نحو کتاب و رسائل آنها را مطالعه
کردم و در دین خود با آنها مایلند نکرده ام هر وقت سؤال کردند که کتاب
و آن رساله و فلان لوح را چون دیدی گفته ام آن عبت است این غلط و
فلان کذب لکن بخش و لعن و سب نمیکنم کسی را چنانکه بجهت من است الا اگر
در مقام احتجاج کویم اللعنه الله علی الکاذبین و با کمال جهد و جاد غالب
کتب اوراق و الواح و رسائل آنها را بدست آورده ام در دست هر سفره
و مجاور حضری و بدوی عرب یا عجم نسخه یا اوراق از نوشتهجات ایشان
دیده ام گرفته و لو که آنها باشد چنانچه در صدر این رساله بخارش یافت از
بسکه دیدم در آن دفاتر لا طایل دروغ و راست بافته اند و آیات قرآن مجید را
متفرق ساخته اند و بغیر وجه مانزل توجیه کرده اند از روی زینغ و ضلالت بلبش
متشبه شده اند و محکمات کتاب را گنار گذاشته اند و اخبار ضعیف
و احادیث کذب اقوال را و پیش قلندران و عرفای مستی بچوس ملت را
بر مان قاطع شمرده اند عوام اسلام را مشوش و متزلزل الایمان کرده اند از
آن جهت محض رضای پروردگار و جهاد افی سبیل کتاب منهاج الانس
نوشته ام از عقاید و اقوال ایشان چیزی ننماده است که گوید در اینجا ذکر شده
باشد چنانکه در فهرست اشاره شد هر که آن کتاب را بخواند جمیع حقایق دین

اسلام و باطیل لمحدان عالم مطلع خواهد شد و اما در گفتگو و مناظره و مباحثه و
مجادله دروغ گفتن و بیشمرمی ایشان تا انسان مطلع نباشد باخبار و آثار
و با آنها صحبت نکند حقیقت دروغ گفتن آنها را نمیداند چون جلیات و بافتن
دروغهای قلم نیاید بنده در این بیت و غمنا که احوال آنها سیر کردیم دروغ و سب و افترا
موازی کردیم آن صحیح کوی ایشان در صد کلیه می بینیم کلمه دروغ گوید و آن بسیار دروغ گویشان
در صد هشتاد و پنج دروغ گوید در نزد پروردگار خود معذورم در این موازی چون
در آن فرقه راستگو ندیدم اگر داشته باشند من با و ملاقات نکردم الا تک نفر
از آنها در بغداد خود فروش محمد تقی اصفهانی آن در صدد دروغ گوید
با من باد یگری ندانم لکن عوام محض و ببل و بخت است و بسیار از کتب المراج
و بیانات علی محمد با و نشان دادیم که خودش ندیده بود و یک یک دروغ و غلط
و بیانیاتش را برایش بیان کردم که از قلب لایققت و لا مشاعر الا شعرا و گفتیم
من در بغداد و غیر از شما کسی ندیدم که از روی میزان عقل و شرف انسانیت سخن
گوید اگر از شما بگویم گفت که نزد شما بسیار عالمست و بخور و حکیم است
با حیا و بیاید بغداد را خبر ده که ما قدری صحبت کنیم و بگوئیم گفت آن
کسی که تو میخاستی آمده است و گوئیم که سرالار الدوله پسر شاه است از علوم
قدیم و حدیث با خبر و در لغت و حکمت ما هر دو کار و انسانی نزدیک مقام
ایشان منزلت دارد اگر خواهی با و صحبت کن بعد بمن بگو آنچه دیدی من از کتاب
علی محمد باب از شئون خمسة از یک فضلی که مقدار چهار صد بیت میشد جمله
باین نظم بسم الله الاسلط ذی السلطیات بسم الله الاسلط ذی
السلطیات بسم الله الاسلط ذی السلطیات الى اخره از آن یک ورقه
بریده در بغل گذارده فرمت نزد آن دیدم مردیست مکتوماً موجه قریب بسن و چنانچه
باریکت قد وسط مایل بکوتاهی کم ریش اثاث حججه اش پاکیزه آثار ثروت نمایان

بود در مقابلش یکت خادمی است بسته ایستاده بدو ارجسیده سلام کرده شستم
جواب سلام و مرجا گفت بعد سوال کرد شما اهل کاظمین یا میباشی گفتیم خیر بنده
صلح از شیروان قافقار است در باد کوبه درس خوانده ام و خدمت کرده ام و
ارمنی بودم مسلمان شده ام امروز زیاده از سی سال است در بغداد و عتبات
میباشم دین محمد صوابی است توحیدش نجات و تکالیفش حسن و قانون
شرعش محکم ولی داخل اسلام مغشوش است احوال حکام و رؤسا مشوش
من همه را سیر کرده ام و خودم در طریق اصولی میباشم و از همه مشوش تر باشم
و اقوال ایشان است من قریب سی سال است در بغدادم طبقه با بسیاری
قبل از این طبقه است که می بینی من بآنها و اینها بازرگ و کوچک ایشان
سخن گفته ام کسی از اینان ندیدم از روی علم و حکمت مکالمه کند هشت جلد بیاض
علی محمد و سائل ایقان احکام و الواح بسیار از نوشته تاج میرزا حسنعلی
دیده ام و فرزند و در بابو الفضل را مطالعه کردم دیگر نوشته تاج کثیری از ایشان
خوانده ام جلد بیاض و بیکاره یافته در آن دروغ و لغو بسیار و هر کس از ایشان
دیدم بیوزن و بی شعور من و من علم و حکمت گفتگو کند و از دروغ گفتن برهیز
نکنند الا یک نفر که خورده فروش است مرد عوام است ولی از دیگران استوارتر
میباشد و گفته ام اگر کسی از عرفای علمای شما بیاید مرا خبر کن که با ملاقات کرده
سخن او را بشنوم امروز شما را بمن نشان داده است که حال خدمت شما آدم
نشسته گوش میداد و تکیه کرد مقدار ده دقیقه ساکت ماند برای من قیام چاهی
آوردند بعد گفت اشتباه کرده اند من نیتیم چون بآنها کار داشتم و در اینجا منزل
کرده ام و با آنها راه رفتم مشوه شده ام دانستم که راه فراریافته است گفتیم
عجایب هم عجیب مناظره و مجادله مثل جنک میماند یکم غم میدان میکنند و
پیش خود فکر میکنند و تند میریزد و طرح میریزد و اسباب فاع تبه میکنند تا

در وقت ملاقات خدا چگونه مساعده کند من هم امروز برای تو فکر کرده بودم و
همراه خود سحر آورده بودم لکن نشد مثل بود بدو زانو نشست از روی تیر گفت
آقا برای من چه فکر کرده بودی گفت خواستم از شما سوال کنم که بیانات علی محمد چند
جلد و چه مقدار می شود در فکر و رفتن گفتیم از دو چیز بیرون نیست لابد یکی خوابی
گفت اگر کوئی کتاب علی محمد مثل خلیل یا توره یا قرآن یک کتاب است خواستم
بگویم که میرزا حسنعلی در ایقان خود نوشته است که آثار و آیات فقط اولی نیاده
از جمیع کتب انبیاء است که مقدار بیست جلد در نزد من است چه قدر در عالم
بخش و چه قدر تلف شده است و ایضا من خودم هشت مجلد از آنها را دیدم و سه
جلد در نزد من از آنها حاضر است آنوقت شما ساکت و مغلوب میشدی اگر می گفتی بیا
طوری که جمال قدس نشسته است حق است مقدار سی جلد است خواستم بگویم
جلد آنها را مطالعه کرده یا نه اگر می گفتی بعضی آنها را خوانده ام خواستم بگویم که جلد
کلام او را ندیده چون او را حق دانسته از دینی بدینی رفته بلکه چند جلد از کتابهای
خوانده بنظر تو خوب آمده است لکن مجلدات دیگر بسیار دارد که جمله کفر و لغو و کذب
و هذیان است آنوقت گفت باز تو از روی انصاف بخل میشدی یا اگر می گفتی که جلد آنها
خوانده و سنجیده ام خواستم بگویم این ورقه از کدام مجلد است گفت بدو به بطیم حسیست
گفتم صبر کن تا سخن تمام کنم گفت بگو گفت تصور کردم که از دو چیز یکی خوابی گفت
اگر کوئی این کلام او نیست آنوقت اصل کتاب او را که مر کتب از ده هزار بیت میشود
و این یکت و رقی است از میان آن بریده اصل کتاب را بدست تو بهیم آنوقت باز
شما محجوب و مغلوب میشدی اگر می گفتی کلام او است خواستم بگویم معنی این کلمات
حسیت و ورقه را دادم بدستش قدری نگاه کرد خطش بسیار ریزه بود گفت چشم
خوب نمی بیند قدری غودت بخوان بطیم گرفتم از دستش خواندم بسم الله المصلط
ذی المصلطیات بسم الله المصلط ذی المصلطیات

بسم الله السلطان ذي المناطيات نج شش سطر خواندم گفت برست گفتم قدری
بشوید و سطر باز خواندم گفت برست گفتم یک خورده حوصله کن و همچنان تا صفحه را خلاص
کردم باز نگذاشتم در محضر غرق شد بقدرده دقیقه سر بلند کرده گفت باید از این رسیده
من نیستیم با کمال انکسار بعد قدری گفتگوی متفرقه نموده بیرون آمدم خورده فروغش
دیده گفت چگونه دیدی قصه را برایش نقل نمودم گفت عجب است او را یکی از علمای
میدانستم گفتیم که لک بر آنکس که تو فرید زمان آنی وقت امتحان آید و پرده از رویش
بر داشته شود مثل این مشاهده خواهی کرد و الا در روز قیامت غشاوت از چشمت
برود آنوقت آنها را در تحت قدم خودت دیده باشی ما الله بظلام للعبید
الحاصل از بسکه لاف کزاف زده اند و رسائل ملون با الفاظ عرفان باقی نوشته اند
و مکتوب از بلند بیلدی یکرا سال نموده اند و یکدیگر را تعریف کرده اند که فلان عاقل
و فلان حکیم و پیشوای ایشان انقدر ایشان را بکلمات عالیه مغرور ساخته است که
مست شده اند بهوش نیایند تا مرگ در کن حقی در یکی از نوشته های میرزا حسنعلی
گوید عظمت این ظهور را مشاهده کنند که نور علم او جمیع افراد این فزونی را احاطه کرده است و چون که با علم
علما و عالم جمیع شومانی از او نامی اینفرقه نتواند بکمال کرده غالب شد بر این غرارت و اغراض و شومانی
الناس موافق و مخالف را پر کرده است کسی تا حال متصدی بر اظهار باطل آنها نشده است
و بعضی بخیر بان از اسلامیان همچنان باور کرده اند که در اینها عالمی هست صاحب
بر این و او که است که وقتی که کتاب منهاج الطالبین را فرستادم بمنشی که طبع
شود یکی از مسلمانان بی خبر از او دیده یا اوصاف کتاب را شنیده یا صاحب
غرض بعکس گفته است با آنکه شراره زنج ایشان قلبش را مجروح کرده بود یکی از
دوستانم از تجار بغداد که کتاب فلان طبع میشود ولی میگویند قابل چاپ
نبوده است نوشته شده است علمایم لازم نبود امضا کنند با همیا علم
و سواد بسیار دارند برین رو خواهند نوشت و سبب ترقی آنها خواهند شد

و در نوشته های من و خبر ندارد و در اخبار و احادیث بیجا تصرف کرده است و نیز
نوشته است مشیت شیعه باز خواهد شد رحمت بیجا کشیده است هیچ بهتر از بی
اعتنائی نیست و السلام دوست من کاغذ را بمن نشان داد از غفلت خلق دلم
سوخت گفتم جوابش را من می نویسم یک ورقه از کتاب حسن القصص علی محمد که
بر غم خود مثل قرآن نوشته است و دو ورقه از بیانات دیگر علی محمد و دو ورقه از
کتابهای میرزا حسنعلی یک ورقه از کتاب صبح ازل بریده در سر آنها نوشته نموده
گذاشته در پاکت گذاشتم و خط در جواب مکتوب واهی او نوشته ارسال کردم
و جواب آنرا تا یکد آموختم تا حال جواب خبر نیامده یا خطا باور رسیده است
یا جواب بمن نرسیده است در این رساله ذکر نمودیم که وقتی طبع شود ایشان
و دیگران مطالعه کنند و عبرت گیرند جواب مکتوب او باین مضمون است
عرض میشود جمله مصائب بنوی و اخروی انسان از نسیان بی خبری است کسانی که
این اوراق را از خدا میدارند و قائلش را خدا و عالم بحقایق موجودات دانسته
سجد میکنند آیا آنها را عالم میشود گفت کلاً نگوید الا بی خبر چون بنده خبر دارم بمن
جایز نیست که بگویم در آنها علمای با سواد است و اگر هست شیاطین اند و صورت
انسان پس مرد موجود باید و ایم مجاهد باشد در دفع شیطان و الا در نزد پروردگار
خود معذور نیست و این اوراق را از خود بیانات علی محمد و الواح میرزا حسنعلی که
بخط کاتب ایشان نوشته شده از آن کتابها بریده ارسال شد که یقین کنید من از
آنها خبر دارم و در منهاج از آن قراطیس بسیار نقل شده در اینجا با تا مل مطالعات
حتی تبیین لکت صدق در جواب کلمات کاتب آن خط مختصر اعرض میشود
ملاحظه فرمائید اول فرموده بودید قابل چاپ نبود عرض میشود من در این عالم
انقدر کتابهای قراطیس و زخارف و خرافات و کفر و زندقه مضل و مغوی میم
چاپ شده است که کتاب منهاج نسبت با آنها زبور اهل زمان است دوم

نوشته بود علما لازم نبود امضا کنند عرض میشود امضا کنند با علماء و فقهاء اقتضا
بلکه حکماء اهل بصائر هستند تکلیف دین و دیانت را خوب میدانند ستم گفته است
سست نوشته شده است عرض میشود کتاب مثل باغ یا قصر میماند مطبخ و غیر
دان و ایوان و شاه نشین دارد و کذا لک باغ جائی خوب جنگل نشانده اند و جائی
درخت مشمر و جائی ریاحین و جائی نین شک و جائی چمن زار انسان حکیم باید جمله را
سیر کند که زشت و زیبای آنرا سنجیده شهادت دهد یا نقصان انجیل کند و خبر ابر
تعمیر چهارم نوشته بود شیرین نه نوشته است عرض میشود کلام حق بکلام پسر
شیرین نشود که هست از برای بعضی از چه شیرین برای بعضی تلخ باشد آن عیب
شیرین و تلخی نیست پنجم فرموده اند آنها با علم و سواد بسیار دارند در آن کتاب را
خوانند نوشت عرض میشود اولاً آنها در رد نوشتن و شواهد زور آوردن کوتاهی
نکرده اند و نمیکند مقدار بیت کتاب رساله در رد شیعه و کفر جمیع اسلام
از آنها دیده ام بلکه جمیع نوشتهجات باب بها و اتباعش رد اسلام است در
محتاج از آنها بسیار نقل شده است فافلوها حق یقین لک خدا ما افلو
دوم بنده در آخر کتاب منهاج ایشانرا اخطار کرده ام که کسی اگر رد بنویسد بموجب آن
شرط نوشته نشدند آنوقت علماء اسلام دانند که با آنها چه کنند ستم این چند
ورق از کتاب علی محمد باب بریده در جوف ارسال شد ملاحظه کن اصل سراسر اینها
این است اگر میان آنها علماء با سواد دین را با خبر بود میدانست که اینها لغو و بیایا
یا جمل جابل اند یا ملحد و مفرور یک کا و مردود را دفن کرده اما مزاده قرار داده اند که
عوام را صید کنند پس کسی آن دام ترور را گشت کند و آن ضرر موده را دور آورد که در
بی خبر با خبر شوند که از آن کند متعفن فرار کنند حقیقت این خدمت است برای
بنی نوع انسان خطاشتم فرموده اند سبب ترقی آنها خواهد شد عرض میشود تا
حال کسی تجربه نکرده است و نه کسی با قلم شکم باطل آنها را پاره کرده است که معلوم

شود سبب ترقی آنها میشود یا فنا و عدم آنها هفتم نوشته است تصرفات بی حاد
اجار و احادیث نموده است عرض میشود اولاً غالب آن تصرفات در صدایه
و وحده الوجود میباشد که مفید جمیع ادیان سل کرماند ثانیاً غالب علماء سلف
رضوان الله علیهم در آن تصرفات با من شریکند و ثالثاً جمعی از علماء اقتضای
از عرب اهل لسان آن تأویلات را دیده و حسن بشنوده اند خارج از شرایع نبیا
هشتم نوشته است در جمیع نوشته تو بنده او خبر ندارد عرض میشود نویسنده هم
او عا ندارد و ثانی بخیر بودن از نحو و صرف لیل نمیشود که هر چه گفته است
بیجا گفته است چون او عای مغیری که نیست مثلاً مای رومی عالم بخیر و شاعر
ماهر و خطیب مصقع است که بعضی گمان وقت شمس و شوی را میخواهند از
حلاوت نظمشان وجد میکنند اگر یک نفر موجد و غ فروغ بازاری بی خبر از
نحو و صرف و اصطلاحات علوم خامضه دیوان ملار دیده نوشته است خانه
منم جان ستان منم موسی منم عیسی منم آدم مصور شد ز من الی اخره گوید این کفر
است و شرک و قایل آن ملحد و زندیق یقین در محک خداوند که جمیع انبیاء حشر
خواهند شد و حکم خواهند کرد که آن مرد موجد بی خبر از بنده او خبر از رومی با خبر
است پنجم نوشته بود مشیت جمیع شیعه باز خواهد شد عرض میشود بنده
ارمنی بوده ام اسلام را حق دانسته و راه شیعه را نجات ایمان آورده ام در
آن عیبی نمیدانم آنست که جمیع حقایق دیانت را از آشکار شدن بخل نمیشوم
و اگر در آن عیبی باشد که من خبر ندارم زود آشکار شود باز پنهان است دهم
فرموده اند به از بی اعتنائی چیزی نیست عرض میشود بنظر حقیر میرسد که بهتر از عفتا
نمودن رسیدگی کردن چیزی نیست چون کسی که بی اعتنائی کند بپوشش و
شغال باغش سالم نمماند العجب ثم العجب این است که ایران بخیر و بحرین
بی اعتنائی کرده و انجلیس یکینشت رمل کویت اعتنا میکند ایران را

آن بی اعتنائی چو خبری دیده است انگلیس از آن اعتنا کردن چه ضرر
کرده هر چیز که متنازع فيه است زود تصفیه شدن آن به از پشت کوش
انداختن است خوشحال کسانی که در دین ثابت بوده اند و در جهاد و دفاع
و در امور بصیر و بمواعده الهی امیدوار و در حیوة و سرور ابدی خود مطمئن نه در
بصیرتشان ضعف طاری شود و نه در عزمشان وهن و نه در ایمان توحیدشان
تزلزل گما و صفهم ثباتك و تعالی و کما ین من نبی قاتل معد و یقون کثیر
فما و هو الما اصالحهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکفوا و الله
یحب الصابرین و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا
فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین فاذا هم الله
ثواب الدنیا و حسن ثواب الاخرة و الله یحب المحسنین عرض میشود
در اثنا نوشتن منباج از این قبیل اعتراضات بعضی کسان بی خبر نموده اند
گفته اند چه کار داری از این و آن میکنی کی گفت این نان نمیدهد دیگری گفت
کسی کوش نمیدهد بعضی گفت تکلیف تو نیست آن دیگری گفت برای چه
زحمت بجا میکنی دیگری گفت غالب مردم از دین در رفته اند تو چرا تنها
با همه مجتهدی گفت امر معروف و نهی از منکر فریضه هر مسلم است معذرة الی الله
آنچه خیر دانسته ام میگویم شاید متذکر شوند مثل من باشا با مثال قومی میماند
که وصف کرده است خداوند تبارک و تعالی اذ قال الله منهم لم یعطون
قوم الله مهلكهم او معذتهم عذابا شدیداً قالوا معذرة الی ربکم
لعلهم یتقون پس هر کس میان خود و خالق خود تکلیفی دارد باید عمل کند آن
است هرگاه هر یک از افراد با بیهوشی در درویشی بسر بزم مل و هزار بار
اخبار و اقوال شاهد زور آهند و بر سر منابر فریاد زنند و اکثر اهل عالم بدو
آمان جمع شوند و دعوی ایشان را اجابت کند و علی محمد باب و بهار اخبار شریف

سجده کند و باقره و غلبه غالب اقلیم را سحر نماید و بنده را مثل برده در زنجیر
اسیر کند و با بابت و حقارت از دست کند و یا بنده را زبان بیانشان را برامی من
بیان کند و عقاید باطنشان را آشکار سازند نماز ادلی بصیرة فہم و انشا
بصیر فی امری و یقین من دینی فاقول کما قال العبد الضال الخ عار اب
یا سر لوضہ فاحتی بلغوا بنا سعفات الحجر لعلمنا اننا علی الحق و ہم علی
الباطل ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ہدینا و ہب لنا من لدنک رحمۃ
انک انت الودود مطلب چہارم جواب را حیف یکی از بابہا متخلص ننیم
یک ورقہ نوشتہ است خطابا لعلماء بعنوان سؤال و احتجاج مقدار
صد و بیست بیت میشود طبع کردہ در میان بابہا انتشار داده باین مقصد کہ کو
بجمیع علمای اسلام محبت کر فہم کسی من جواب ندادہ است لکن یقین است
کسی از علماء صالحین از ندیدہ است تاریخ ورقہ ۱۳۲۰ درین سال ۱۳۲۰
یک ورقہ از آن بدستم آمد و آن نامہ سیما باین مقاصد نوشتہ شدہ است
علی محمد باب و میرزا حسینعلی را در مقام پیغمبران صاحب البراہین گذارند
و منکر ایشان را خارج از منہج توحید و ایمان و پیروان باب را در مقام مؤمنین
بابیاء و معرضین از میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی را در مقام کافر و مشرک فرض
کردہ است چند کلمہ فارسی و چند کلمہ از قرآن مجید با ہم بافتہ و ہر ایک از زبان
مؤمنان در عہد رسل در قرآن حمید ذکر شدہ است با قوال بابہا ربط داده از زبان
انہا گفتہ است و آنچه مشرکان در عہد رسل در حق انبیاء و مؤمنین گفتہ اند در قرآن
مذکور است از زبان اسلامیان در رد باب اتباعش شواہد آورده است بکین
سببک شاعر از ریختہ است کہ مثل جابل در مسالک حفایر در مناہج و صیلا
در مرعوا م و وحشیان گذاردہ با پردہای زنیغ و اعراض پوشانیدہ و دانہ تریو
بر آہنہا پاشیدہ کہ ہر مرغ دام ندیدہ و حیوان کشدہ و انسان نابینا از آن اہ بگذرد

کتاب فی الجواب عن الجواب

کسری
 در وقت که کوه
 میفرستد بیاورد
 طاقت ندارد
 بیکدیگر که
 قبل از آنکه
 مکتب فخر از کرب
 تیریزی در وقت
 از علی حاکم
 کسری می
 عبد الکرم
 جد

ورقه برای دعوی ایشان شاهد آورده بلامرود و باطل است و یعلم ذلك
کل من له قلب سليم فتم ثانی این رکن ویران گفته تجدید شرعی بقانون عقول
مستقیمه نمودن است این یکی از آن قوانین شرع ایشنان است فوکه لکل زن
و زانیه دیتة مسلمة الی بیت العدل و هی ثغرة مثاقیل من ذهب و ان عاد
حرمة اخرى عود و اضعف الجراء هذا ما حکم به مالک الاسماء فی الاولی و فی
الآخری قد رلها عذاب هین و قوله انا اهللنا لکم اصغاء الاصوات و
التغاث ایا که ان یخرجکم الاصغاء عن شأن الاداب و باقی حکام شرع از باب
محتاج الطالبین بخوان و از عقلاء اهل ادیان کن بگردان شرک صابی
شروعی است هر روز یکی از دخترهای مردم را برده زنا میکنند و نه مثقال طلا میدهند
و اربیت العدل میرزا حسینعلی بقانون شرع میرزا حسینعلی بپادشاه چکار کنیم هر جوانی که بتو
گوید آزاد گردیده اعلان کن که ما بهم برسد تا بهینیم چه گفته است رکن دوم هب
غراب شد هر که در زیرش بود هلاک شد رکن سیم گفته است نوشجات بسیار و
محدثات کثیر بخان عربی و فارسی آیت گفته و عالم را متحد نموده و اقوام و اقوام
من مثله عجز من علی الارض از کلمات نه چندی سطر نوشته میشود هر کفصول
مفصل منجمله مناج الطالبین یا بخوانه فوکه و هو الله قد اراد من مستسر
السر علی السر السطر علی نقطة الباب ناویلاً اینه اخرى وان الله قد اراد
بقدرة من عنده و الناس لا یقدرون بحرفة علی المثل و المثل اشبه
و از سوده دیگر و ان الله قد جعل بفضل علی الحق باحق حول الیاب باجا
و انا قد قدرنا ذاعیه مبسوطین فی العلم من لدی الذکر لو اطالع علی
لناس ما یدرکون من الحق امر الا من را اذین و اضعف ترازیان شئون
لخمسه ان اشهد انه لا اله الا هو و کل له عابدون انا قد جعلناک جل
علیاً للعالیین و انا قد جعلناک جلاً جمیلاً للعالیین و انا قد جعلناک

[illegible]

عظماً عظیماً للعالمین و افانقد جعلناک نوراً نوریاً للناورین و رزقنا
و کرمناجات و سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت الطوی
ذو القوا مئین سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت القدر ذو القدر
سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت الترف ذو الترافین
سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت الرخی ذو الرخائین
سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت المحذذ ذو الحذائین
از این مطلقاً روزی و دوسه هزار بیت می گفته است و قرآنی دیگر عجایب الکلمات
والالفاظ کا عجایب المحفوظات اگر بخواهی مناجات الطالبین یا بخواهی یا یا یا یا
این علوی تثنائی است تا بخوری بذی صیت رکن و شیقان این است بسیار
خراست و غالباً تثنائی محض عقلاً بل عالم کبوفنی ظاهر شده است کاهی گوید
خدایم کاهی بخیر کاهی ممدیم کاهی باب مهدی این کلمات را آورده است و
بسیار هم آورده است میگوید این معجز من است یا ماشش بیا و رید یا من ایمان
آورد تخفیف ما چیست رکن ثلاثه ایشان ذکر شد اظهار دعوتشان قانون
شرعشان و معجزشان در اینجا بس است هر که مفصل خواهد مناجات را مطالعه کند
حال اصل آن ورقه ضرور عیناً اینجا درج میشود هر که ادنی شعور انسانی دارد از
کلمات خودش کذب تزویر آنها را خواهد فهمید و هر که در آن تفهید بعد از ختام
مقاله تنبیهات چندی خواهد شد که هر کس تفهید و هر کس که آنرا تفهید بایدش مرده شود
نزد و السلام نوشته نعیم این است هو الله تعالی شانه خدمت علمی اعلام
و عرفای عظام هر گاه عرض شود نفی ظاهر شد اولاً اظهار ارم و اعلاء نداء بشانی
فرمود که گوش زداصل شرق و غرب گردیده را باب قلوب صافیة ندرا حاجت بالغنه
دانسته بکلمه مبارکه ربنا اننا سمعنا صنادیا مینادی کلا ایمان ان امنوا بریکم
فانما ناطق شنید و کلماتش را ان هو الا وحی یوحی و علی شدیدا القوی

حاجی میرزا عبدالحکیم
 در راه کربلا حج
 ایشان بودم
 بسیار خجسته
 که از ایشان بسیار
 مستفیض شدم
 بلی مردان خوبی
 میباشند
 خجسته
 کفتم منی و رفقای
 او تقوی علیک
 اخذنا
 الا فادیل
 من الله ان
 طست او
 منقبت گفت
 این طست
 من شوال
 مردم

فرمود و احكام و اوامر را بنص اي بشي اكبر شهادة قل الله شهيد بيني وبينكم
نسبت بخداي متعال اود و بمدلول لوانفقت ما في الارض جميعا ما الف
بين قلوبهم ولكن الله يعلم باطنهم باب الفت بوجه كل شوره و بمصدق له
دعوة الحق والذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشي الا كسوط كفيه
الى الماء ليبلغ فاه و ما هو بيا الغر جان جذب قلوب اجمعين طواف فرمود كه
از جان مال در سديش كشد و بنفوذ كليم مطاعا و ترك ملت مالف عادت
سالفه گرفته و كلمه طيبايش ا چون شجره طيبه اصلها ثابت و فرعها في السماء
در قلوب ثابت و يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت ميثاق فرمود و عليه
قدرتش را بمنزله كرمه ان الله غالب على امره ولكن اكثر الناس لا يعلمون
اعلام كرد و بلكه قاهره انا كذا نستسخ ما كنتم تعلمون تجد شريعتي با قانون
عقول مستقيمة از كج و طلاق و بيع و شري نماز و روزه و معاد و معاش از كلي و
جزئي از آداب ظاهره و اخلاق باطنه فرمود و آيه جامع هو الذي بعث في
الاميين رسولا منهم يملوا عليهم اياته و يزكهم و يعلمهم الكتاب الحكمة
ترميم تمدن ظاهري ترميم تدن باطني را برقرار داشت و معي منكرين و اطفاء
معرضين بمصدوقه يريده ان يطفئوا نور الله بافواههم بر نورش افزود
و در ازا زحمات لانايات بحكم اشعوا من لا يسئلكم اجرا از احدي اجر و
مردی نخواست خلاصه مرش بكلمه يريده الله ان يحق الحق بكلماته ثابت و
باشاره فاذا بسورة من مثله عجز من على الارض ظاهر و بصر فلله التجة
البالغة حجت كامل و برهان بالغ شديدين صورت ايا قول معترضين جوب
ظاهر كتابش ان الله عهد الينا ان لا نؤمن لرسول حتى ياتنا بقرآن
فاكله النار و يا توها اللهم طموا كما ظننتم ان لا يبعث الله احدا و يا تو عاي
لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا ساطير الاولين و يا انكار لن تو من

مؤمنين
سورة الفاتحة
من كتاب
الانوار
ويعني
من
من
تفسير
روضة
اصول
برهان
سؤال
و جواب
كفت
تصديق
پيشان
مفسر
بجاي

لك حتى تفجر من الارض ينبوعا و يا استه اءا تو من لك كما من السفهاء و يا
استعجاب لولا انزل عليه اية من ربه و يا كذيب ان هذا الا افك افتره
و اعانه عليه قوم اخرون مفيد و مسمع است يانه و ينجين آيا سر او است
كه بر برهان اعظم ميزان العلم حجاب الاكبر ايراد كند كه در حكايه موسي ان
هذان لساحران ان نصب ندو و بقا عده علم خود در حكايه زلجي فاكين
بايد خائيات باشد و در حكايه خضر جدا يريده ان ينقض جدا و اراده ندارد
و بر سر صد مقام آن اعتراض كند از كلمات امره القيس سرقت شمرند و مخالف و
معارض هم كه در چون لا اعلم الغيب كويد جالبش فرض كند چون ساجده كه عدا
فرمايد عاجزش ميشند و چون قل الروح من امر ربي بيان كند كاشش مفيد يانه
چون انا كذا نستسخ فرمايد احكام توريه را ايدمي انجيل را سري اند چون ياق
من بعدى اسم احد شوند در انجيل غير مذكور كوند و چون لكل اجل كتاب سماع
كند مخالف توريه و انجيل فمذ چون يحو الله ما يشاء و يثبت ميثاق خلف نص
كتاب خود ملاحظه كند باري شخصي كه بعضي مجنونش خوانند و برخي ساحر و كاهن
كوبند و وقتي شاعر تكليف معا صيرن ايام او چيست يا مانند مومنين انا ظننا ان
لن يقول لانس والجن على الله كذا ذكرنا يد و يا چون منكرين انا نادرك الهنا
لشاعر مجنون و ينجين معترف لكل اجل كتاب شوند يا توريه و انجيل را بدني
يحو الله ما يشاء و يثبت وعنده ام الكتاب را معتقد كند و يا ان الله
عهد الينا را متمسك شوند اعلوا ان الله يحيي الارض بعد موتها را
مقربا بشند يا يدا الله را مغلول باب هديت را مسدود كند قائل كتب الله
لا علمين انا و رسلي كوند و يا ناظر بعلوميت و مقهوريت مظاهير الهي شده
عذر ايمان نخواهند البته علماء و عرفاء جميعا خواهند فرمود كه بمصدق الذين
يخاجون في الله بعد ما استجيب لهم حججهم داخنة عند ربهم بعد كمال

من كتاب
الانوار
ويعني
من
من
تفسير
روضة
اصول
برهان
سؤال
و جواب
كفت
تصديق
پيشان
مفسر
بجاي

حجت و برهان حجت مجابین عاظم باطل و از درجه عمت بار ساقط خواهد بود
 بناء علی هذا عرض نمایند که مقصود کل سل و موعود کل کتب بکل صفات و آثار
 ظاهر است ندایش مرتفع و کلامش نافذ و حزنش غالب و نصرتش در انفس و افاق
 مشهود و احاطه اش در السج و اغوا مذکور انظار فرمود و حل شد اند نمود و ربط
 قلوب داد و ابواب الفت بر وجه ملل کشود تربیت نفوس کرد و تعلقات
 رزلیه ناس با اعمال طیبه داد و مطالب ستوده کتب اشکار ساخت احکامش
 مجری و امرش مضی آیتش در کمال نفوذ و مینایش در نهایت با حاطه علمیه
 حل غوامض مسائل ملل فرمود و بقدرت الیه علاء کلمه الله بین السلاطین
 و الدول نمود مع مانعین اعراض معرضین او را از اراده باز نداشت و از
 احدی اجبر و مزدی نخواست حجت بالغه برهان قاطع و اعتراض معترضین
 بعدا استجیب له باطل و داخل کردید باری و رفقه آنجناب که یکت خبر که هزار معارض
 دارد چه کنیم ملاحظه شد معروض میدارد بحکم محکم و مانع من المرسلین الامم
 و من ذین ظهوری که حضرت خلیل بنامش بیست ایل را بنا میکند و حضرت یحیی
 از ایامش و ورودش در وقت متذکر میدارد و اشعیا بنامش و وقایعش در وقت
 ۲۴ و ۳۰ صحایف بینکار و دوا و در ورق ۲۴ بحمل و مکانش تبریک میجوید
 و بر میا در ورق ۳ و ۳۱ بعد نازه و تجدید شریعتش خبر میدهد و دانیال در ورق
 ۸ و ۱۲ تاریخ ظهورش تصریح نمایند و حرقیل در ورق ۱۱۷ از مقامش و سلطنتش
 مرده میدهد و یوشع در ورق ۲ از احکامش ذکر میکند و یوشل در ورق ۳۰
 از محل سکونتش و علامتش آگاهی میدهد و عاموص در ورق ۴ بنی اسرائیل را
 بملاقاقتش مهیا میسازد و میکا در ورق ۴ از کلامش و حکلی در ورق ۱۲ از
 جمع طوائفش دم میزند که یا از ذکرش تسلی و ملاکی در ورق ۴ از هیبت
 روز و ورودش انداز میفرماید و حضرت روح ۴ مرتب ۳۰ لوقا از حقای ظهورش

ویدم از هیچ
 نیجده و نیجده
 نشان جواب
 و مقصود نشان
 از او این بود که
 از روی تفاد
 این خبر را در میان
 بسیار خوانده
 و جواب آنها را
 بدان در زمان
 داده که نقیض
 این است یعنی
 ازینکه خواننده
 فراموش نکند
 از علامت
 سینه
 مخرج
 و در الحاصل
 گفته

انظار میدارد و حوارتین در چهار کتابش از ایامش اطلاع میدهد و یوحنا از وقایع
 نصریجا مورخا اعلان و حضرت ختمی مرتبت امت را بلقایش مبشر است
 و منذر و حضرت امیر المومنین علی بر مر اعم غممش ناطق است و ذاکرو امام محمد
 علیه السلام از اسم اعظم و تارخیش را وی است و معین لوح فاطمه از اولیاء
 زمانش حاکی است و مبیین و حضرت صادق از نام و کتابش مظهر است
 مخبر مولود معنوی تصریح باسم مبارکش میکند و شیخ محی الدین علامیش مطابق واقع
 میگوید و زنده وارث از نمودار برکش میآید و مرشد نصیر بیان تجلی اعظمش شرح
 میدهد و شیخ احمد الحسائی و سید کاظم رشتی و حضرت علی بشیر ظهورش میفرماید
 و آفاق و انفس بجاء الحق و ذوق الباطل مطلق آثار و اخبار بجا با جلیبوا
 داعی الله و امنوا بر بنکم گویا و ذکر است نمیتوان انکار کرد الا آنکه بجز اس
 ما کسبت اید لهم بگوئیم صدق الله العلی العظیم ختم الله علی قلوبهم و
 علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم در آخر قول خالصا لوجه الله کلمه طهار
 میرود که وجود مقدس که حق جل جلاله محض نطق بر تربیت اعم و اتحاد و عالم و تعلیم
 اخلاق طیبه و تقسیم آداب حسنه و رفع فساد و تعمیر بلاد و رفع بدعت و تامل
 ملت چنان قیام دهد که در ترقی عالم انسانی و اصلاح مفاسد نفسانی خود و اولی
 خود را فدا نماید و بکلمه مبارکه عاشره و مع الادیان بالروح و الریحان اتحاد
 اعم دهد و آیه عالیہ لیس الفخر لمن یحب الوطن بل من یحب العالم جهان را
 یک وطن سازد و بحکم محکم کتب علی کل امیه تربینه ابنه و بنه بالعلم و الخط
 و دود و فقا فقر و جمالت را از عالم براندازد و بمنزله کریمه ان تقنوا فی رضا خیر
 من ان تقنوا اقل و فساد از زمین بلاد بکند و بمصدوقه جلیل لیس الفضل لکم
 انفسکم بل لکم ابناء جهنمکم آیین خود پرستی و خود بینی را معدوم سازد و
 بمنفوحه جامع دین دوسم با کلیل الامانة والوفاء و قلوبکم برداء النور

ویدم از هیچ
 نیجده و نیجده
 نشان جواب
 و مقصود نشان
 از او این بود که
 از روی تفاد
 این خبر را در میان
 بسیار خوانده
 و جواب آنها را
 بدان در زمان
 داده که نقیض
 این است یعنی
 ازینکه خواننده
 فراموش نکند
 از علامت
 سینه
 مخرج
 و در الحاصل
 گفته

والسنتکم بالصدق الخالص و هیئا کلم بطراز الاداب لو انتم من المبشیرین
علم و امانت و دیانت و صدق و تقوی را برافرازد و به تنزیل نسل طوبی من
اصبح قائما علی خدمتہ الاحم ہستی عالم را روح جدید بخشد و بامر مبرم کون را
مطالع الجود لمن تزیین بالوجود اولیاء خود را برای ترقی عالم انسانی با اتفاق
روح قیام دهد و بکرمبارکرافتقوا اذا وجدتم واصبروا اذا فقدتم ان
بعد کل شدت رخاء و مع کل کد خرب خود را تربیت فرماید و بمصباح
اجعلوا الشراکم من عیشکم و غداکم احسن من اسکم شبستان قلوب را
برافروزد و بمنزولہ کافیه لا تعرقوا نفودا عمارکم التفسیر فی الشیہات
التفسیر و لا تقصروا الامور علی منافعکم الشخصیہ و ہما کل پروردہ جان
تازہ دمد و در صلح اکبر ملک و اتحاد السب و خطوط و صلح امت ما جمیع مذہب
اطاعت رعیت از سلاطین منتهای جمیع مذہب و ان در کاین فانی دانی از بحر قطر
و از شمس ذرہ نتواند ذکر نمود و از عرفاء و حکماء و اولی النہی استعدای نماید کہ اگر
اورا اعانت نمی نمایند امانت نکنند و اگر عالم انسانیت را مدد نمایند در صد
نباشند و السلام علی من اتبع الهدی العبد الفانی نعیم حرمہ فی یوم ہجر
۱۳۱۴ تنبہات الاول صاحب قرآن مجید شاہد آوردہ اند در حقیقت خودشان بطلان
معویہ و یزید کہ از قرآن مجید و احادیث شواہد آوردہ اند در حقیقت خودشان بطلان
علی علیہ السلام و ضلالت حسین علیہ السلام و مثل دزد در حقیقت خود و بطلان قاضی
پدر یزید بعد از آنچہ خطبہا خواندہ و احتجاجا خوانستہ بعلی علیہ السلام و عالم را
بتشویش انداختہ در یکی از مکاتیبش بنویسید بعد از تهدید و تصریح کہ تسلیم من شود
از عدا و لجاج دست بکش و از روی بغاوت و شقاوت و حسادت با من
مجنک تا کو بد فان ابیت الاسلام سہل اللجاج والاحرار علی الفی و
الضلال تعلم ان هذا لا یراقم انزلت فیہ فی اهل العراق معک حوالہ

روا جیف نعیم بابی
۱۳۱۴ تنبہات الاول صاحب قرآن مجید شاہد آوردہ اند در حقیقت خودشان بطلان معویہ و یزید کہ از قرآن مجید و احادیث شواہد آوردہ اند در حقیقت خودشان بطلان علی علیہ السلام و ضلالت حسین علیہ السلام و مثل دزد در حقیقت خود و بطلان قاضی پدر یزید بعد از آنچہ خطبہا خواندہ و احتجاجا خوانستہ بعلی علیہ السلام و عالم را بتشویش انداختہ در یکی از مکاتیبش بنویسید بعد از تهدید و تصریح کہ تسلیم من شود از عدا و لجاج دست بکش و از روی بغاوت و شقاوت و حسادت با من مجنک تا کو بد فان ابیت الاسلام سہل اللجاج والاحرار علی الفی و الضلال تعلم ان هذا لا یراقم انزلت فیہ فی اهل العراق معک حوالہ

مثلاً قرینہ کانت امنہ مطمئنہ یا نهار زہار غذا من کل مکان فکفرت
باضم اللہ فاذا قاتل اللہ لباس الجمع و الخوف بما كانوا یصنعون طاحطہ کہ بعد
از شہادت علی علیہ السلام و غلبہ پدر یزید و پریشان شدن شیعیان ہر کس کہ در
قلبش شک و یازنی بود گفت پدر یزید این آید را بحق علی و تابا عش صدق نوشتہ است
و وقتی کہ سربارک حضرت حسین علیہ السلام در میان شست ز جلد یزید کہ استند
گفت حسین ہر وقت می گفت پدر من ہر اندر یزید و خودم ہر اندر یزید اما پدرش
باید رم از در لجاج و احتجاج بیرون شد خدا در میان ایشان حکومت کرد پدرم را
برگزید اما خودش را کہ بہتر از من میدانست کویا این آید را مطالعہ نفرمودہ است
قل للہ الملک المملک ثوبی الملک من تشاء و فنزع الملک ممن تشاء فخر
من تشاء و نذل من تشاء میدک الخیر اقل علی کل شیء قدیر ہر کہ در آن
مجلس بود و در قلبش مرضی بودہ گفتہ است صدق یزید لکن خدا و رسولش و جان
از عبادش میدانند کہ خداوند ملک را یزید ندادہ است کہ امثالہ و نہ حسین علیہ
السلام با اہل بیتش و جوانانش کشتہ شدہ و عیالش پریشان در بدر اہافتا
و عقوبتالہ و ایضا خدا و رسولش بلکہ مؤمنین اہل بصیرت بلکہ ام و جمیع خلایق
یقین دانند کہ پدر یزید خاطی بودہ است و قائم فیہ باغیہ بودہ است و علی
حق و در منہج تویم و ہادی العباد و السلام علی من اتبع الهدی شہد از قصہ دزد و
قاضی را بشنوی برادران مابنی آدم جملہ برادر ہستیم کی یکر را باید موعظہ و نصیحت
نمائیم حال چند کلمہ از سوال و جواب دزد و قاضی عرض میکنم اگر از برادران یاد باشد
پند خواہید گرفت و اگر از نامیستید پس مکلف نیستید دزدی جلود قاضی را گرفتہ
گفت بر ہند شوہر چہ داری بمن بدہ قاضی گفت تو کیستی دزد گفت انا سارق
قاضی گفت از خدا امتیر سی دزد گفت اگر از خدا امتیر سیدم اول ترا می کشم بعد
مالت را میبرم قاضی گفت تو حیا نمیکنی بغیرہ گفتہ است الحیاء من الایمان

روا جیف نعیم بابی
۱۳۱۴ تنبہات الاول صاحب قرآن مجید شاہد آوردہ اند در حقیقت خودشان بطلان معویہ و یزید کہ از قرآن مجید و احادیث شواہد آوردہ اند در حقیقت خودشان بطلان علی علیہ السلام و ضلالت حسین علیہ السلام و مثل دزد در حقیقت خود و بطلان قاضی پدر یزید بعد از آنچہ خطبہا خواندہ و احتجاجا خوانستہ بعلی علیہ السلام و عالم را بتشویش انداختہ در یکی از مکاتیبش بنویسید بعد از تهدید و تصریح کہ تسلیم من شود از عدا و لجاج دست بکش و از روی بغاوت و شقاوت و حسادت با من مجنک تا کو بد فان ابیت الاسلام سہل اللجاج والاحرار علی الفی و الضلال تعلم ان هذا لا یراقم انزلت فیہ فی اهل العراق معک حوالہ

دزد گفت پیغمبر گفته است الحیاء مانع الرزق قاضی گفت استغفر الله واتوب
 الیه چکنه کرد و بام که بدست این دزد گرفتار شده بام دزد گفت لاحول ولا قوه
 الا بالله چه تقصیر کرده ام که این روده دراز بکیرم افتاد بایست قاضی گفت چرا
 دزدی میکنی خدا فرموده است رزقکم فی السماء وما توعدون دزد گفت خدا
 فرموده نحن قهنا بیدنهم فعیشهم عاصی گفت زمین عفو فرماید خطا کردم
 بی وقت از خانه بیرون آمدم دزد گفت مگر از بخور خبر نداری قاضی گفت پیغمبر
 فرموده است هر که اعتقاد بخم کند بخدا کا فرشته است دزد گفت خدا گفته
 است وباللهم یهدون قاضی گفت برو خانه خود قرار گیر روزی تو میرسد
 مردم را آزار کن دزد گفت من امشب از قرآن نکال کرده بودم بدزدی این آیه
 آمد لیس للانسان الا ما سعی حدیثی دیدم در مشارق الانوار پیغمبر گفته است
 شارقون تضارصون بعزم دزدی از خانه بیرون آمدم قاضی گفت مرا آزار
 مکن پیغمبر فرموده العلماء و رثة الانبیاء دزد گفت من هم از پیغمبر ارث دارم
 پیغمبر فرموده است اهل قرآن اهل الله است من هفت قرائت را دارم بزم
 چرا همه احادیث و آیات از قرآن بموقع خود شاه آورده است که ثروت و
 دارائی قاضی ابرو دلتش هذا الثقلان که آیات و شواهد آوردن باینها مثل
 آن دزدی مانند که ثروت یا مان و توحید عباد را سلب کند چنانچه با کمال آداب
 و علم و آیات و اخبار مناظره و احتجاج دزدی بجا و باطل میباید و بحکم خدا
 و جمیع انبیاء دزدی حلال نمیشود باید و همچنان سقطات بایها و آیات از
 قرآن مجید شواهد آوردن ایشان بجا و باطل است والله وکیل علی ما اقول
 و اما آنچه از انجیل و توره و صحف از زبان انبیاء و اوصیاء و صالحین یا طالحین
 شواهد آورده است جمله بغیر محمل و بجا است که دخلی بعلی محمد بایست یا نه که
 ندارد و نه میرزا حسینعلی مدعی ربوبیت مثل این ادعا و شواهد آوردن باینها مثل

نفسیم بابی

آن کسی میماند که بگوید پدر من شتر بوده است گفتم چگونه پدر تو شتر میشود که تو از صلب
آن نمونه نشده و حال آنکه تو انسانی و آن شتر چون میشد گفت بل من این نام ولی
آن شتر بوده است گفتم بچه سبب و دلیل گفت چگونه میشود که موسی شمشیر را وصف
کرده است و فرعون پشگلش را و عیسی کوشش را نشان داده است و دقیاوس
دوش را ابراهیم که دوش را دیده است و نود ساقش را و پیغمبر خورش را روشن وصف
میکند ابو جبل لبش را بلقیس از شیرش خورده است سلیمان بجزده اش سوار شده است
ایوب از شمشیر خرقه پوشیده است زکریا در عه تو چگونه انکار میکند گفتم
حقیقت پدرت حال نداده شود و تو بگوئی که این شتر پدر من است و من پسر او
انسان و شتر سرچنانیده باشد ره تصدیق کند من باور نکنم که تو انسانی و پدرت
شتر و اگر انبیاء و صف کرده اند شتر را پدر و پسر آن شتر هم شتر است که دخل پدر تو
ندارد که مثل تو انسان است نامش را شتر گذاشته غرضی در احیای علومش کوید
کسی کوید که چهار میش از ده است و برهان فلک من در هوا پرور از میکم و حقیقت
پرور از کند شما باور مکن که چهار زیاده از ده است تبسید دوم جمیع فرق اسلام
معتقد مذبح قرآن مجید که کلمات آن از خداوند وحی شده است بر پیغمبر آنچه در
میان دفتین است ولی یک مذهب با حق و ناجی دانند شی و شیعه شامی و
عراقی خارجی و زیدی و ثقفی و اموی و عباسی و علوی و بابی و نصیری و صوفی و حکمی
شیخی و بابی جلوا اینها از قرآن شواهد آورند بصدق مذهب خود و ما هم علیهم
از رومی ترجیح و تبعاء الفتنة و بعضهم از روی شک و شبهه و بعضی از ایشان
از روی علم و بصیرت مثل نرید و پدرش و حسین و پدرش مثل دزد و قاضی بابی و
اصولی هر کس حقیقت این قانون حکمت را خواهد که برایش روشن شود منهای
الطالین از روی تأمل و تدبر بخواند و بر احوال بابیه و سائر عقاید ایشان
مطالع شود بعد از آن اگر فی الحقیقت انسان عرفی است شناسد قرآن را بخوف و تقوی

آن کی

بخواند و باید با سبب آنچه از قرآن استنشاد کردن جمله بر عکس است مثل دند باطل
 با قاضی حق و السلام علی من اتبع الهدی و دحض الباطل تنبیه سیم
 قرآن مجید قصص و تاریخ و اساطیر حکایت و شعر نیست بلکه کتابی است مرشد
 بتوحید و اخلاص و اتباع الرسل و اصلاح بنی آدم میزنان الترمیم و الترمیم الترمیم
 آیه بعد از آیه نازل شده است از امر معروف و نهی از منکر تعلیم و ارشاد و موعظه
 و حکمت و در آن محکمات است و مقابله مجازات و حقیقت استعاره است
 و اشاره و فيه خاص عام و عذر و وعید است حضرت امیر المؤمنین در تفسیر این
 میفرماید سلوخی قبل ان تفقدونی و فی لوسئلکونی عن آیه بعد آیه من
 القرآن امیکنه امر مدینه ابا الدلیل نزل امر بالتهنات احکم امر متشابه عام
 او خاص بمانزل لما نزل لآخر تکم الخ پیرایات قرآن مجید را هر کس در قلبش
 زنج و مرض است برای غرض خودش شاه آورد تا وایل کند زنجی میسر است
 و توان درین مثل آن مثل آن کسی است که هزار زرع زمین خریده بود در خارج بلد
 سه حد آن تعلق بشخصی بود قلیل التقوی و قوی خبیث هر سال وقت شخم و زراعت
 از اطراف آن زمین داخل ملک خود میکرد بعد از دو سال صاحب هزار زرع دید
 ملکش کوچک شده است در حیرت ماند دو سال دیگر رفت دید ز زمینش نصف
 کمتر مانده است ملک همسایه وسعت یافته است آمد نزد همسایه گفت در این چهار
 سال چه شده است که ملکم کوچک شده است گفت ملک ملک خداست خواه
 چنین کن خواه جمع کن گفت جانم هزار زرع چون چهار صد زرع شود گفت مگر این را
 سخنانده انا فانی الارض تنقصها من اطرافها و همچنان این مردان در این زمین
 بگویند که علی محمد باب ادعای خدائی کرده است کاهی پیغمبری کاهی امامت کاهی باب
 مدعی که معنی باب باشد و هذیان کفریات و لغویات بسیار گفته است و از جمیع
 علوم بی بهره بوده است اینک کتب و نوشتهجات آن این است چه امر بدو شده

بنده را جیف
 جاعت که در
 پیش روینده مال
 رین شده
 کرجی شده
 بنده را جیف
 با سبب
 علی من اتبع الهدی
 و بعد از این
 ملا محمد
 الذکرین
 خوانده
 حضرت شرف
 والا و بعد از
 شاکر که در
 حسین
 شرف است
 نمودن
 معتدل

و ازین در رفتن و بجا مشرک شده اید گویند ما بقول خدا عمل کرده ایم انا معننا
 صناد یا ینادی کلا یمان ان المنوار تکم فامنا الخ و الله عالم و شاهد است
 با بر ابریم تنگ ساز گفتم که خودش را ابر ابریم خلیل می دانست در انشای محاوره با و گفتم
 حسینعلی چنانچه مشهور است بی ریش بوده محشور با سفهاء و حکام قلیل التقوی
 گفت همین شهادت تو برای ابر است که انجناب او صف کرده است
 من از روی تعجب گفتم کی گفت قرآ تعالی یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق
 ببناء فلیتوا ان تصیبوا قوماً بجهاله فلیصحو علی ما فعلتم فادمین و ازین
 قیل در محاورات و مکالمات از آن بسیار شنیده ام و در نوشتهجات ایشان
 و اگر مناجات را بخوانید شما هم خواهید دید که اینها چه ملتی هستند و چه سیرت و چه
 سجده دارند و السلام تنبیه چهارم در قرآن مجید امثال و مواعد است که
 خداوند تبارک و تعالی آن آیات را برای تنبیه مردم ذکر فرموده است حکما
 سلف و خطبای عرب در مواقع مناسب ذکر میکرد بعضی ایشان من و من مراعات
 لوازم ایمان تقوی در مقام ذم و شتم میکرد آیه بخوانند مثل قول ابو موسی اشعری علیه السلام
 ان مثلك مکمل کلب ان تحمل علیه قلیهت و ان تترکه قلیهت و عمر خاص
 در جوابش گفت ان مثلك مکمل الخار یحمل اسفاداً این هر دو یکدیگر بصفت
 ذمیم شتم کردند و بعضی ایشان در مقام تنبیه و تفریم مطلب متذکر نمایانند بآیه قرآن
 مثل شرح قاضی وزیری کزین و یک مرد در محلی او جنت مرا فقه حاضر کشیدند
 و در مجلس قاضی شخصی بود از اکتفاء ملاحظه میکرد که قاضی چون حکم خواهد کرد بعد
 استنطاق و محاوره حکم کرد که حق با مرد است و زن محکوم ضعیفه با قره قلب
 میکرد و همی اشک میریخت آن مرد مسافر دلش سوخت گفت اصلح الله
 یا ایها القاضی اما نری کیف تنبکی قاضی گفت اخوة یوسف جاءوا الیهم
 بعشائء یمکون مقصود از آن شخص فهمید که حکم تابع دلیل است تابع کبریه و غنم

معتدل
 جاعت که در
 پیش روینده مال
 رین شده
 کرجی شده
 بنده را جیف
 با سبب
 علی من اتبع الهدی
 و بعد از این
 ملا محمد
 الذکرین
 خوانده
 حضرت شرف
 والا و بعد از
 شاکر که در
 حسین
 شرف است
 نمودن
 معتدل

پس افتد بر این آیات از قرآن بغیر محل آورد در محاورات و نوشتجات برای
کول دن عوام است و الا برای اهل بصائر خصوصاً اهل لسان عربی مبین گفته های
اینها مسخر است چونکه ادعای برهان لازم دارد و گویند برهان دعوی تو چیست در
جواب هیچ ندارند مگر آنکه گویند روزی چند هزار بیت کلمات و الفاظ بهم می یافت
مثل اینکه در منهاج هزار بار از آن ذکر شده است مطالع کنید هر که آنرا برهان می اند
پیر و آن شود و السلام تنبیهات صغیره بغیم گفته است در نامه اش که جمله انبیاء
خبر داده اند عرض میشود خبر دادن انبیاء دو نوع است یکی گفته اند بعد از ما پیغمبری خواهد
آمد معصوم و موحّد صاحب معجزات و بر این مردم را دعوت کند بسوی خالق
سموات و ارضین و قوم گفته اند عیان کتاب خواهند آمد با انواع حیل و بیانات
سحر نامردم را دعوت کند بشرک و کفر که آنها هر قرآن و دعا را نند کار خواهند کرد
که عوام را که را کند بلکه خاص را هم ایضاً چنانچه در نامه جیل مذکور است اما معصوم
نبوده اند محقق است عند الطرفین و معجزین و درند که خارق العاده باشد مقرون
بالتحی بلکه سخنان بسیار بدیان گفته اند در منهاج بخوانید که بر بینید آن معجزه نیست
بلکه لغو است شق دوم ادعای خدائی کرده اند و مردم را در شرک و کفر انداخته اند
بلکه بعضی خاص را هم ایضاً بشبه انداخته اند بر اهل بصائر یقین شده است مصداق
قول انبیاء که آنها دعا لان مضل و کذابان مزورند اگر خواهی صدق و کذب متوجّه
بر تو معلوم شود محضاً رضای خالق زمین و آسمان کتاب منهاج الطالبین را
مطالعه کن حتی بیکتیر التّیّش من الحقّ دوم گفته است عرفاء و شرفاء و
صوفیان صافی جمل خبر داده اند آنها غالبشان هم قصد هشتصد سال است
از راه شریعت مقدّس رانده شده اند جمل وحدت الوجودین که اول پیرانشان
محمّد الدّین عرب است که یسبحان اللّٰهی اظهر لا شیاء و هو عید ما جمیع ذرات
موجودات را شئی گویند موش و کریم و سگ و انسان قافورات و عذرات در جن

مصاحبه اند
مهم ترین
نصف عرب
ابطال انکار
و نه این سالار
خاسته از
که قوه و عزم
که کتاب مناجات
که بیست و
نیمست این
این کتاب
فروش خود
پنج سال
چهار ماه
بسمان الصدق
که در هر یک
بر مقتضای
و ناعلم است
چهار

انسان و سکت عین محی الدین است به از آن است که کوئیم عین خداست و باقی
عرفاء و صوفیان که اسه لیس اویند میرزا حسینعلی در سکت آنها و علی محمد پروایشان
بقول خود و فی بیان ذات الله علی محمد چنانکه در مقدمه نگارش یافت سیم گفته است
اگر کسی بیاید چنین و چنان اذعان کند بعضی مردم بگویند دیوانه است و بعضی شاعر
تکلیف معاصرین چیست عرض میشود اگر طالب هدایتی و سؤال میکنی فصول
ثلاثة در اول منهاج الطالبین بخوان تا پیغمبر صادق از کاذب شناسی معجز از
سحر و توحید از شرک تمیز دهی چهارم نوشته شده مردم جمع شدند بعلی محمد از اول
و جان گذشته برای محض حق بودن و این دلیل او هن من بیت العنکبوت است
پیر شما با ملائی رومی گوید متاع کفر و دین بی مشتری نیست جمع شدن مردم به
یک چیز چند قسم است یکی از روی طمع یکی از روی ترس و یکی از روی شبهه یکی
از روی نافهی محض هر چیزی یک حقیقتی دارد مرد بصیر نظرش بحقایق اشیاء است
نه بجمع و تفرق ناس حضرت امیر المومنین در یکی از خطبش میفرماید در حق اهل شام
و عراق عجبت من تفرقکم عن حقکم و اجتماعهم علی باطلهم حضرت امیر
اهل لشکر خود را با آن بان و بیان هر چه میخواست جمع کند و یک جته سازد در
انصرت دین و جواد و حفظ توحید و شریعت مقدسه اسلام تکامل میورزیدند
تا که بتنگ آمده در یک خطبه میفرماید چه مردمانی میباشید در تابستان بشما
میکویم جهاد کنید میگوید که مرگم است در زمستان جهاد خواهیم کرد در زمستان
میکویم جهاد کنید میگوید سر داست اما خواجه در غی خودشان ثابت و درقال
و جهاد مسلمین دل قوی از روی کوری و بد بختی با کمال شوق جان میبخشد
روز نهران یک مسلم شجاع یک خارجی باستان بهوا بلند کرد خارجی در
چین جان دادن این آیه را تلاوت میکرد و عجلت الیک دینی لترضی
و حال آنکه جمیع اغنیاء و اوصیاء و اولیا میداند که خدا از ایشان باضی نیست

چهار مجلسی که خوانده شد
از استماع حضرت ارباب
مقامه حضرت امام علیه السلام
میر که با این
ایامی که میگذشت و
فرمود که با این
چهار مجلس
احکام است
بفرستاد ایشان را
و فرمود که
فرستاد و
فرستاد
بفرستاد

بلکه بر آن قوم ساخت و دعای ایشان انچه بر عکس است و کذبت آیات
خواندن باینجا عکس است والله وکیل علی ما نقول تجسم نوشته است
که امر کرده است بصلح و الفت با جمیع ملل و جنک و جدل و نفاق را بر داشته است
لعنت خدا بر دروغگو باد صد فرمان علی محمد باب در کتاب احسن القصص تفصیل
سوره یوسف بجهد و قتال جمیع خلق موجود است حتی خمریه و فدی را منوخ داشته
است این فراین مضل و مغوی و مغرور در منهاج بخوان اگر آن قانع نشدی اصل
کتاب موجود است بطلب مطالع کن تا سیه روی شود هر که دروغش باشد
ششم اگر بافت و محبت امر کرده است با جمیع ملل پس اینقدر کتابها و
نوشجات باب بهاء و مرده ایشان جمله بفر و شتم و ذم اسلام چیست و یا
مقصود مغرور شما بهر کسیکه بابی شده باشد میگوید یا هم مالوف شده اند ای مرد
کن به کار کرد و در و را نه زمان با هم الفت نداشتیم هر قوم و ملت بهم کیش خود را دست
دارند خواه شرقی باشد یا غربی سفید باشد یا سیاه فطرت و وجدان هر انسانی
باین شاهد است از خدا شرم کنید و بپایه عوام را از راه بیراه کنید اگر غیر از
این عالم بعالم دیگر معتقد نیستید آقا در این دنیا شرف انسانیت را حفظ کنید
چنانچه حضرت حسین بشکر این زیاد خطاب میکنند که مکن لکم دین فتنکونوا
احراراً فی دنیا که شما هم آقا از فرنگ و نصاری حیا کنید اینقدر چاب و
لاف کزاف مزیند آخرین چه انسانیت است پارچه مخصوص معین را از پیش
روی چشم داران بگردان ضعیفانی علم میفروشید و ثروت ایشان را بیغیا میپوش
و هر کس بر زنگ که بخوابد آن پارچه سیاه پوشیده را که میکوشید سفید است
کاهی سیاه کاهی حرر کاه اطلس کاهی دیبای رومی کاهی شال کشمیری عقاید و
اقوال این قوم مثل این مثل است منهاج الطالبین را مطالعه کن تا
که از عجایب احوال ایشان و تناقض و تضاد عقاید ایشان در حیرت و تعجب

پریشان شوی والله هو المهدی الی الرشد هفتم در نامه نعمیم گفته نفس ظاهر
شده و نذ کرده و گوش زد جمله اهل عالم شده است کلامی است لغو و عبث
جمله مردم شنیده اند خبر دجال شیطان غیلاز امر د خدا پرست از پی آنها نرو
و اقیح از همه کسانی میباشند که آنها را ندیده و شناخته مرید و عیب آنها شده اند
عاقبت ایشان مثل قومی خواهد شد که وصف فرموده است خداوند تبارک و تعالی
و الذین کفروا اعلمهم کسراب بقیعنه یحسبه الظن ماء حتی اذا
جاءهم لم یجد شیئاً آیه او کظلمات فی بحر لثی یغشیه موج من فوقه موج
من فوقه صحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یداه لم یجد یدیهما
و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور و خداوند تبارک و تعالی نمی فرموده
است مؤمنان را از اتباع امام مضل قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
لا تتبعوا خطوات الشیطان و من یقتب خطوات الشیطان فانه یأمر
بالفحشاء و المنکر اشد الفحشاء و المنکر و اقبحها کفر و شرک و الحاد
و وجود است و اعود بالله من مضلات الفتن هشتم صاحب نامه
گفته است کلمات و نوشجات باب بهاء در عالم مشهور و منشور است
بین موافق و مخالف دروغ بشیر و ما است قرطیس و زخاریف علی محمد باب
و اتباعش پنهان از خلق در میان خودشان رسال مرسل میکنند مثل و ظن
یوحون بعضهم ببعض زخرف القول غروراً و آن قرطیس لاطاع را مثل
کفر و شرک خفی و بغض و حسد در قلب مخادع پنهان داشته اند مثل بیبوش
داروی متمرسم نتواند نشان کس دهنی یا بدماغ احمقی دمن بگر و خواب
باشد یا در جمل مردم که از خواب بیدار نشوند مگر در روز حشر و یکت بالمرضا
یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب لیم نهم صاحب نامه
و جمله بابیه گویند باب حل جمیع مسائل کرده است و محیط جمیع علوم بوده

نهی خرسیت و بی شرمی بنده مقدار شصت مجلد از کتب رسایل و الواح ایشانرا
 دیده ام هیچ مجلسی
 و نادانی او را در مجلس المعبد با علماء تبریز دیدم و در منهاج ذکر شده بخوان شاید مجلس
 شنیده اگر آنرا حرار باشد و الله المستعان و هم انکه از قرآن مجید انتقاد کرده است
 متأسفانه ایراد آن خود نصاری مثل صاحب میزان الحقی و طریق الحیوة و بذیل شامی
 چنانچه میرزا ابوالفضل صر فادانی در در خود و فراد خود از اهل توحید منفرده شده
 بابل تکیست پیوسته است جواب الی الطیل او در منهاج داده شده است بامبلغ
 البیان و اوضح البرهان فراجع ان کنت طالب الرشاد و نعيم صاحب نامه سیاه
 ایضا دوسه کلمه از قرآن مجید ذکر کرده است از روی بی علمی و بی دینی و بی شرمی از
 روی تر و تر از زبان نصاری که چنین گفته اند ان هذان لسا حران و اراد ان
 ینقض جدارا و انا کنا خاطئین ان نامه نعيم را برای جناب مستطاب من
 اوفی الحکمة و فصل الخطاب شیخ شکر بغدادی خواندم فارسیا پیش البعری بابا
 متصل تلاوت کردم و جناب شیخ چون از احوال ایشان باخبر است و از لغویات
 آنها شنیده و در کتب رسایل ایشان دیده است تعجب میکرد از بی شرمی و تقوی
 ضال مضل و تأسف میخورد برای عوام خلق خصوصاً ضعفاى اهل ایران میگفت
 ای بد بخت در هر سطر یک آیه بیجا و بی محل و بی ربط تغییر وجه ما نزل درج کرده
 عوام عیاره ناشی از زبان عرب و بوجه ادله و اصطلاحات علماء و خطباء
 و حکماء کی نجات یابند از این جبال شیطانی الا من عصم الله و قال له
 جزاك الله خيرا لقد جاءه ذلك جهادا فى سبيل الله و نصرت ملة
 رسول الله فى كتابك منها حج الطالبيين ارشاد اللعباد و تنبها للفساد
 و انت فى هذا الجماعه لم یسبقك احد غیرك لان یمهد الله بک رجلا
 خیر لك من كنوز الذهب الفضل لان الانسان الموحد جلیل القدر عند الله

له عباد له فضله و ذهب لنا قال بنارک و تعالى من قتل مؤمنا متعمدا
 فکما تامل الناس جميعا فانظر لعظمة هذا الکلام المجید فى صفه المؤمن
 الموحد جعل قاتل مؤمن کمن قتل جميع الناس ظلماً و عدواناً و من القی
 المؤمن فى الشرك و ادخله فى الکفر کمن قتل و کذلک من هکذا انساناً
 الى توحید الله و الاخلاص فى الدین کاتماً الحیاه و له الجنة و الرضوان
 و حسن المآب فقلت له هذه الکلمات التى انتقدت هذا المضل
 من القرآن العظیم ارجو ان تبين وجوه معانیها حق یتبين للعوام
 الرشید من القی قال سلمه الله کل هذا مذكور و مبسوط فى تفاسیر
 العلماء و لا اظن ان صاحب هذه الورقة لا یشاهد احد التفاسیر لکن
 استحوذ علیهم الشیطان فانشههم ذکر الله سبحانه و تعالی کسبت یداهم
 فقلت احب ان تكتب حقى انتقله فى الرسالة لیکون ارشاد للاخوان
 و رجاء للشیطان قال حفظه الله افعل ما تحب اخذ قلماً و کتب فى الساعة
 حضوراً مولى لاهل العرب اهل اللسان و عالم بوجوه البلاغة و الفضا
 و لغة الشعراء و اصطلاحات الخطباء و هذا ما کتبته کثر الله امثاله مختصاً
 انتقل بلفظه بسم الله الرحمن الرحیم قوله تعالى یوسف عرض
 عن هذا و استغفر من ذنوبک کنت من الخاطئين قد یفهم ان
 الخطاب مع الموثق فیدبغى ان یقال انه کنت من الخاطئات و ان التبع
 دعاه الى التذکر و هو ینافى فى الفضا حلان مراعات التبع متأخرة عن
 مراعاة صحة الاستعمال فى مقام الفضاحه و یندفع هذا التوهم بان
 صحیح لو جهین احدهما ما قبل و هو ان المراد من القوم الخاطئين اى
 المذنبین من خطا بمعنی اذنب و یصعب هذا الوجه ان السوق یقتضی
 ان هذا خطاب سیدها معهما و یبعد ان یرى لقومها خطا و ذنباً و هم

اهل مله واحده والثاني اثم من التغليب وجهه ان جعل الشخص من جمله
المتصفين بوصف بالغ من جمله متصفاً بذلك الوصف وحده سواء
كان الوصف من واصاف المدح وكان المقام مقام مدح كما في انك
لمن المرسلين وفي وكانت من القانتين ام كان من واصاف الذم كما في
وكان من الكاذبين وانك كنت من الخاطئين اذ قد يكون فيهم من هو
اعلى مرتبة في ذلك الوصف فتوهم انه هو لان في الادخال في الجنس
الممدوح او المذموم من الاشعار بزيادة المدح والذم مالا يخفى حيث انه
ملاحظه مرتين موصوفاً بذلك الوصف منفرداً ومجتمعاً مع افراد كما قيل
في نعم الرجل زيد وما في جعل اهل هذه الوصف جماعة وصنفاً معلوماً
يشار اليه بال من زيادة المدح والذم مالا يخفى ايضاً وان اخبرنا بالجمع المذموم
على ما يخص الموث او ما يعيها من التنبيه على ان الوصف صدر عن كمال
عقل وجودة فكر واصابة راي وقصد وعدم مالا يخفى لان كمال الذكور
وشرفهم ونقصان الاناث وختمهم مالا يبرتاب فيه احد قوله تعالى
ان هذان لسا حوان اعترض من في قلبه زيغ ولا اطاع له باللسان يا
هذان الخالف الاستعمال العرب حيث رضع اسم ان ولم ينصبه الجواب
ان هذه الاية قرأت بالتشديد ونصب هذين وهو ظاهر لا يرد عليه
شيء وقرأت بتخفيف ان ورفع هذان وهو ايضاً ظاهر لا يمتثل ان
تكون ان مخففة والام فارقة ويمتثل ان تكون تافيه والام بمعنى الا
الرفع حينئذ على الابتداء والالهام في ان المخففة اعرف من الاعمال
كما هو محرز مبسوط في كتب العربية وقرأت تشديدان وهذان بالان
وهذه القرأته هي التي اعترض عليها واجيب عنها بانها لغت بني
الحارث ابن كعب هم يجعلون تنبيه الاسماء الاشارة بالالف والواو

الثلاثة واجيب ايضاً بان ان بمعنى نعم وان الام دخلت على خبر المبتداء
الوجود ما هو في صورة ان الناسخه والتقدير مبتداً بين وبين مدخوله وقد
بسطوا الكلام فصح في علم النحو فراجع ان كنت طالب حق قوله تعالى يريد ان
ينقص اعترض بعض من لا يهتدي الى خراجات الحقائق والمجازات بان لا
يسئل من الشئ ولا اختيار فكيف يستدل الى من لا شعوره ولا اختيار الجواب
انها استنفادت للمشارفة بتبهيها انه لو لم يقفه لتحقيق انقضاء اذ لا فاعلاً
بعد الارادة تكون متحققة الوقوع بسرعة غالباً بخلافها بعد المشارفة
في بادى الرأى هذا ولكن كما قال تبارك وتعالى انك لا تهتدي من
احببت ولكن الله يهدي من يشاء وقوله تعالى امن يمشى مكباً على وجهه
اهدى ام من يمشى سوا على صراط مستقيم وقوله تعالى ذلك مبلغهم
من العلم ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو اعلم بمن اهتلك والتسلم
على من اتبع الهدى مطلب يحجر ذكر الكاذب اهل بيان كبحرايد وساجا
فركت نسبت داده اند كه اين عنوان در جريدۀ فلان فرنگى ثبت بود كه كشف حوال
بهائىها کرده و بتجقيق حقايق با مطلع بوده و از كتب سيماسان صادق نقل نموده
سبحان الله ما كونه در جواب اين نجيبه و چون مردم را كاه سازيم چاره نداريم
مگر عين آفرينه مطبوع در طهران بود او را در اين دليل المنهاج ذكر كنيم كه فرنگىها بخوابند
و بعضى سست فطرى ايرانىها تقويت كنند بلكه هر كه منهاج را بخواند از اين نام دريغ
ماند و بعد از نقل آن نام تر و ميريت تمثيل آورم و سخن كوتاه كنم مقدمه اكاذيب اهل
بيان فبجمل الغنة الله على الكاذبين شيادان قلندران و راهزنان كه جمل سرتان
باب و بيان در دين و عقايد خلق بنظر نيكى يدايى باشد كه نزود باشد و نيكى نمائده
كه رنك نكرده باشد گفته اند باب نفوذ بالله مثل قرآن بليغ بيان آورده ما با خط شده
كه بهزيان و لغواست گفته جبار كرو و عالم را سخر خواهد كرد مخذول مغلبه شده گفتند

عالم جمیع علوم بود بشت مجله از بیانات او دیدیم عاری از جمیع علوم و محروم از
نور حکمت بود باقی سی چهل جلد بیانات او و قس علی دلگت بعد گفتند که در حضور
علما و اهرام مسائل مشکله را حل نموده در تمام نوشتهجات بیانیان که مجلد است
کثیر از بیانات مطالعه کرده ام در هر جلدی نسخه که از آن یادیده ام هیچ محل خل
او را ندیدم و نه حکمت بیان آن بل بخوبی و جمل و خدایان آن در مجلس و لیجد در سوال و
جواب با علما، تبریز که مشهور عالم است آخر چند نفر از آن دنیا پرستان بعالم
منتشر شده جبال شیطان ابدست گرفته بجهت صید عوام هر روز یک رنگ
کاغذ و بیان لاطائل از اقلیم با قلم دیگر از بلدی ببلد دیگر میان آن خود غرضان را
در سول میکنند که در شهر عکا، بهاء، جند و چنان شده است در باد کوبه باد ظهور و رن
تو امیر کا بک، رسیدم خانه شمس آباد شده و اعلایان ایران فوج فوج داخل میان میشوند بغداد
داوود الحی میر نزلدن لعل الواح میخواند چند هدایت یافته نصاری نور علی را در مصر
و بیروت یافته اند یهود انبیاء بنی اسرائیل باو ملهم حرا جمله دروغ و لاف کزاف نقالی
و قهقهه سرائی نان خوری و بطالی مثل این رنگ تازه که احوالات بیانیان را فرکان در
جراید چنین نقل کرده اند و سیاحان اروپا و حقایق ما را اینطور کشف نموده اند ای
حیل کاران ای عجزه صفات نگاره در که ام جریده این منخرفات ذکر شده تا ملاحظه
شود اگر صاحب جریده از تحقیقات خود نوشته است تا کتاب منهاج الطالبین را
بدست او دیدیم که بخواند و از اشتباه خود شرمند کرد یا آنکه گوید یکی از مقرران باب
این مقاله را با جرت بمن داده که در جریده ثبت نمایم اینک این سند را در اداره
موجود است و ای دزدان طریق سعادت این اخبار که از سیاحان نقل کرده
از کدام کتاب است که آن کتاب نظر کنیم و صاحب کتاب بگویم که کتاب
منهاج را مطالعه کن تا سیر روی شود هر که دروغش باشد هر که دروغ و راست
این مقاله را بخواند تحقیق کند کتاب منهاج الطالبین را ملاحظه نماید آنوقت بین

الکاذب بخند یا باحوال این تیره بخان تعجب کند و السلام علی الموحدين
اهل البصائر صورت نقل مقاله از جریده فرنگ بر عزم اهل بیان این است
عقاید مذنب جدید ملت بهائیه دوازده گروه جمعیت دارد در این شهر و
اشکون دوست نفر تابع تعلیمات میرزا علی محمد هستند باین جماعت در ایران
بسیار ظلم نموده عباس اخذی بآن کفایت سزای باطنی گفتگوی صلح نمایند سبب
بهائی بدون آنکه مجالس داشت انتشار مذنب نمایند و آشکارا صحبت کنند
تقریباً در مدت شصت سال دوازده گروه جمعیت حاصل نموده اند که آنهارا
بهائی یا باصطلاح عوام بانی میخوانند بانی و مروج این مذنب را مفتی مجوس
نموده و اموالشان را ضبط کرده اند در شصت و هشت ساله که در میان سالیکه میلبر است
لباس سفید پوشیدند و منتظر ظهور مسیح گردیدند که باسمان صعود نمایند در میان
سال آن کسیکه خود را بشهر ملکوت مینامید ظاهر گردید این شخص جوانی بود او را
شیراز اگر چه از اهل مدرسه نبود ولیکن بقدری با علم و عقل بود و فصاحت و
بلاغت بود که علماء و فضلاء و زهاد بر او گردیدند و طلب اطمینان از ایشان
نمودند از بسکه میرزا علی محمد انتشار افروز نمود و مسائل مشکله مبهم حل فرمود باین
سبب از بهاء نامیدند که معین نور باشند این کلمه رفتی رفته تفسیر شد و محض
سهولت تلفظ بکلمه باب مبتدل گردید و مؤمنین هم بانی خوانده شدند در ظرف
چند سال مریدهای باب بقدری زیاده شدند و بقدری این مسئله اهمیت پیدا
نمود که ملایهای ایران مضطرب و پریشان شدند و چون طایفه ملای قوی و
مقتدر هستند از دولت خواهرش نمودند که تعلیم کردن و صحبت کردن را
موقوف نماید چون این مطلب را قبول نمود آمدن مجوس گردید و بالاخره بهائیان
گردند چند هزار نفر هم از اتباع تلف شدند و از قراریکه میگویند این اشخاص متبانی
در جودت و شفقت و عذاب و شهادت را در نهایت انسانیت و جرات

نقل مقاله از جراید فرنگ

در و حاکمیت تحمل نمودند جانشین باب در سال بعد از شهادت باب بهاء الله که از
یکت طایفه نجیبی بود اظهار من نظیره اللهی فرمود از قراریکه میگویند چون همیشه
باب بوده از بد و طفولیت در جمیع شئون و مراتب فضیلت بسیار تقوی داشتند
و جمیع کمالات انسانیه متصف بودند و هر کس از علماء و فضلاء ربانی که قیام و
همت مینمودند که بهاء الله با دل و بر این از این ادعا منصرف نمایند چون بخواهند
می آمدند از شارت فصاحت و بلاغت و اعجاز بیانات بهاء الله منتقل
گشته از مؤمنین و تلامیذ بهاء الله میشدند بهاء الله را با جمعی از مؤمنین بعکافتی
نمودند عکاف محلی است که دولت عثمانی مقصرین متهمین پوشتیکی را حبس
مینماید در آن زمان عکاف محلی مطبوعه و خرابی بود همیشه در وی امراض طاعونی فراهم
بود و این محقق است که بهائیان این محل را بجای تقلیب و معور نمودند و مسافری
که با تجارت رفته اند در کمال مسرت ذکر مینمایند که عکاف و جمیع اطرافش را باغبانی
سبز و خرم و چمنهای معطر احاطه نموده است ادوارچ برون که از اهل مدرسه تبرک
میشد در کتاب حکایت سیاح قول سایر سواح و مسافریں تصدیق مینمایند
و یک حکایت غریبی در خصوص زیارت بهاء الله که بانی این مذهب و عقیده است
و در خصوص عباس افندی که پسر بهاء الله و مروج حالیه این امر است مینکار در
یکت اطاق بزرگی که سطحش مرمر و محل تلاوت و انجام امور و محل جلوس بهاء الله بود
وارد شده مینویسد که در گوشه اطاق در روی نمکت یکیل بدیعی موقوف و محترمی نشانی
نمودم آنصورت که آن یکیل که من مشاهده نمودم هرگز از خاطر من بیرون نگیرد و اگر چه
از وصفش عاجز و قاصر م آن چشمهای جادو و مؤثرش کوئی که جمیع مافی الضمیر را
کشف مینماید از جبین کشاده اش کمال قوت و قدرت ظاهر بود و از جبین چهره اش
اثار سن نمایان بود و لکن آن شعاع محاسن مشکلی بلند دلالت بر جوانی مینمود و مختصر
آن کسی منبع تقوی و سرچشمه محبت بود که جمیع سلاطین باید از روی او زیارت

نمایند جمیع اسرارها و افئوس خورند و چنین محضری تعظیم نمودم بیک لحن ملائم عتبات
اینرا باجیلوس اشارت فرمود و فرمود در خصوص صلح عمومی الحمد لله فائز شدی
و بدیدن یکت نظر منفی مسجون آمدی جز خیر اهل عالم و سعادت اعم مقصود می نمودم
و لکن ما را مفتن و مضطرب انکاشا شدند و مضل فرض کردند و مستحق سجن و اسیری
دانستند مقصود آنکه جمیع قبایل ملل یکت دین و مذهب بشوند و جمیع نفوس برادر
باشند تا آنکه رشته محبت در بین ابناى انسان محکم شود اختلاف مذاهب
موقوف گردد و وضعت ملل مرتفع شود و این مطلب چه ضرری دارد بلی
چنین خواهد شد و این جدال و نزاعها پیوده و بی ثمر و این جنگهایی که مایه خرابی
عالم است مرتفع شود صلح اکبر جاری خواهد شد شما اهل اروپا یا چنین چیزی را
لازم ندانید یا حضرت مسیح از قبل چنین خبر ندادند و لکن می بینیم که سلاطین و
حکام اهل ارض روز بروز خرابتر و خود را صرف تخریب و اندام بی نوعان
مینمایند عوض آنکه در ترقی و سعادت عالم بشریت بکوشند این جنگ و جدال
این خوزیری و نفاق باید زایل گردد و جمیع اهل ارض باید خویش و نزدیک
گردند و یکت طایفه شوند تا اینکه بروطن پرستی افتخار نمایند بلکه پرستی را
شعار خود کنند و مایه افتخار شمرند عده بهائیان است که طون تقریب
بدویت نظر میرسد و بسیاری از این نفوس عکار ابدیده اند و هر یکی از ایشان
تصدیق قول برون را مینمایند و همچو قدرت و کفایتی را بعباس افندی
نسبت میدهند از بیان و اعتراف این شود مختلفه معلوم است که متبادر
صورت الیکتره است که معروف بمقتناطیس است دارا میباشد و مبداء
اصلی این مقتناطیس که پرو فیسر لوب که از اهل نوپورستید شیکاگو کشف نمود
قلب است مادام جاکون پارسی بهائی که مسلمانستان ادرا این شهر بود
میکوید وقتی که من بجنوب عباس افندی مشرف شدم دیدم که در وقت طاق

بجای خود شدم و بی اختیار و یقین دانستم که جمیع تاریخ زندگانی مرا چنان
میخوانند مثل اینکه در کتابی نوشته شده در مقابلش این کتاب مفتوح شده
باشد و لکن رافت و ملائمت عباس افندی بقدری بود که محال محرمیت و
اعتماد را ظاهر نمیداد و مادام جاکسون مطمئن شد که ایشان دارای علم مافوق بشری
هستند و یا یک قدری که موهبت الهی است حکم میفرمایند میس
الیس بارنی و جمیع اجزای میس بارنی و میس بارنی از جمله بیانیان هستند و میگویند
که انسان در عکاس و هم در عالم و هم در مقام تمدن و تدین بمقام یقین میرسد
فقط باینکه محبت و اتحاد و اتفاق است اساس و مرکز تعلیمات بهائیت
میباشد و تفریق میکند که تلامذ و در حین یک دست از شهادت برنیزارند
در روح محبت یکی از یکی بالاترند در خصوص استدلال باینکه عباس افندی
مرسل و مأمور من جانب الله است میس بارنی میگفت مصدق اخبار نبوی است
ظاهر و با مقام رسیده است و هم چنین مصداق اخبار دیگر هم ظاهر میگردد و
عباس افندی بیان این مطلب را میتواند توضیح نمایند و یک بهائی دیگر از اهل
و اشکطون که چند ماه در عکاس بوده است یک دفعه واقع شد که
نمایندگان هفت ملل مختلف و همچنین مذاهب متنوعه در سفره
عباس افندی حاضر بودند و قتی که میس بر لب که یکی از بهائیان است ایستاد
در عکاس بود و خادم او که همراهش رفته بود در خدمت عباس افندی در
سفره میس بر لب و سایر مهمانان نشسته این علامات و آثار شئونات
ذاتی جلایی هستند و آثار شخصیت از آنها ظاهر است عباس افندی درباره
خود ادعائی ندارد مگر آنکه منظر خداست مثل مرآت آفتاب را منعکس
نماید که بشارت و پیغام برسم تعلیق برای تلامذی که هرگز ندیده است
میفرستد و این مسلم است که این بشارت و نوشتهجات همیشه مناسب

موافق احتیاجات هر کس است (تعلیق از عباس افندی) چند
روز قبل یک تعلیق به میس البرات استانس عیال استانس قاضی سابق
و ندر که چند ماهی است که در اینجا است رسید بلسان عربی در روی یک کاغذ
اطلس پوستی نوشته شده است از آنکه این نوشته اینطور مفهوم میشود
یا الله الله بر تو لازم است که منتها استقامت از تو ظاهر گردد و بر تو لازم
که در امتحانات خداوند استقامت نمائی کوئی مستقیمه علی حب ربک
الرحمن الی آخر اللوح این مذهب مرفوع مخصوص ندارد بلکه هر بهائی مرفوع است
تجاریران این بشارت را بجمیع نقاط متمدنه میرساند بواسطه یک بسیج
نفوس و شخص میرزا ابوالفضل پسر یکی از بابائین ایران ناظم مدرسه پونی
در سته مالکین هاشمین در طهران بوده است و از قرار یک ذکر کرده اند
اگر چه آن تاجر مبلغ ایشان بوده است بسیار مردنی سوادی بوده است
و لکن بقوه روح القدس جمیع ادله و براهن میرزا ابوالفضل را جواب
کافی میداده و بیان خود را ثابت می نمود و جمیع مایملک خود و
مقامات خود را ریخته و بهائی شده و بالاخره مسجون و منفی شده
است در هنگام صحبت میگفته اگر بهاء الله عباس افندی که بانی
و مروج این امر هستند از این مردم بوده آيا شما تصور میکنید که
من برای خاطر ایشان از آنها میگذشتم و این کار را می کردم آنها
ظهور آئینه هستند که اخبار آنها در جمیع کتب سماویه مذکور است و بموجب
تعلیمات ایشان نفاق و جدال مرتفع میگردد و صلح و صلاح جاری
میشود و مردم خدا پرست میشوند و بقوت محبت با یکدیگر برادر خواهند شد
بهائیان مجالس مذهبی ملتق ندارند تکلیف ایشان این است که نوزده
روز یک مرتبه مؤمنین را ضیافت نمایند در این مجالس آیات و الواح

تعلیق از عباس افندی

و مناجات و بیانات مقدسه تلاوت میشود و صاحب مجلس اگر فقیر باشد
یک شرب آب سرد میدهند و الا یک چیزی خوراکی و نقل میدهند طبعه
کشیش ندارند و هیچ کسی حق حصول اجر و مزد در خصوص تعلیم ندارد و این عالم
مجانا داده میشود و انتفاع محقق نمائند که این جماعت از خدا و رسول و
علماء و اقلیاء و عرفا و شهادت اخبار و اقوال دروغ و راست برای تأیید
باطل خودشان آورده اند و هر خبری که مشرب مباح صلیح و مؤمنین
بوده است او را تأویل کرده برای خود بسته اند و هر خبری که در ذم
مشربین و ظلم داده شده بر اسلامیان نسبت داده اند همین تزویرات
عوام الناس را سیراه کرده بلکه گمراه خودشان داخل کرده اند و دیگر
گویا کسی نمانده است که از او خبر جعلی نقل کنند مگر حکماء و علماء و فرائد این
عصر چون دیده اند که گوش اهل شرق پر شده است که فرنگیها از همه چیز عالم
خبر دارند و از حقایق همه اشیاء دنیا با علمند از آنرو این خبر را از آنها نقل کنند
که مردمان بی چشم از روی تقدیر ایشان قبول کنند و من یقین دارم
این بقول است از زبان فرنگیان چون بنده اصلاً از نصاری بوده از
سجایای ایشان بخوبی خبر دارم که آنها بدوستی و دشمنی کسی که خبری
بنویسند لابد با تمجید و مقدمه مینویسند که بهر که اغراض باطنی انتفاع
معلوم نشود خصوصاً حکمای سیاحین و مورخین این زمان صفحات
او را قشان را باین ترتبات ملوث میکنند آن عجب و غلو و افقه که دارند
حتی بعضی شان بدرجه لصدق صفای خودشان مغرورند که با نبیاء و حکماء
سلف طعن زنند که این اکاذیب و ذیالان را بخود روا دارند اینک صورت
آن نقل شده ملاحظه کنید و کتاب منهاج را مطالعه فرمائید و این مثل را
بشنوید مثل من و بابیها و بهایها مثل آن که کس میانند که بعزم سفر افتاد

بیرون آمدند راه سپار شده تا بساحل دریا رسیدند دیدند سفینه در وسط
دریا سیر میکند بعلا مت اشاره کردند گشتی آمد بکارنا خدا گفت چه
حاجت دارید گفتند میخواهیم بفلان محل سفر کنیم گفت اجرت کشتی را
تسلیم کنید بیا سید در کشتی گفتند ما در سهم و دیارند از بیم ولی هر که ام
یکت هنر راوارا نیم که بکارا مالی کشتی آید گفت چیست بچی گفت من
شش روز راه دور را می بینم دویم گفت من از شش روزه راه صفا
میشوم سیم گفت من سخن بلخ و سخت میکویم کشتی بانان مشورت
کردند که آن دو نفر بسیار مفیدند و سیمی سخت کوبچه کار آید کشتی بانان
بان دو نفر گفتند بیا سید کشتی سیمی بی گرایا است نیاید جواب دادند
که ما سه نفر بعزم سفر از خانه بیرون آیدیم انفکاک ما جایز نباشد
کشتی بان بعد از تأمل طمع خیر کشید از هنر آن دو نفر از گرایا سیمی صرف
نظر کردند گفت جمله بیا سید جمله کشتی آمده سوار شدند کشتی راه افتاد چندی
روزی که در روی دریا سیر کردند که اطرافش زمین دید و نمی شد
کشتی بان رفته بیا م کشتی با طراف نظر کرد دید کشتی وی چون کشتی نوح
در وسط دریا جز آب و آسمان چیز دیگر دید و نمیش گفت امر و زاین دو نفر
بکار ما آید گفت بیا سید بالا نظر کنید ما در کجا هستیم و ساحل در کجا
است هر سه تن آمدند بیا م کشتی اولی بطرفی نظر کرده بعد از تأمل
طول نظر گفت جزیره مشاهده میکنم بس وسیع پر است از انبجار
و اثمار و انهار روی مردانش مثل روی آفتاب لباس ایشان از
سندس و حریر در وسط جزیره قصریست که نیست مثلش در بلاد میان
قصر ایوانی است عالی و رفیع فرش ایوان از مرمر سفید در وسط ایوان
تختی است از عود یا صندل بر تخت دختر می نشسته است در سن



کتر از چارده در حسن بیش از ماه شب چارده پاره خیر بری در دست
دار مشغول خیاطی است کشتی بانان از این خبر سرور شدند که از
قدوم این دو وجود مبارک سعادت دنیا و عقبی رو کرده است کشتی
پرویی گفت بشنوا اینها چه ملت و چه قوم و بچه لغت سخن گویند بر
خوایسته بسیار گوش فراداده گفت با کشتی بان گفت چه شنیدی گفت
اهل این جزیره جمله مردمان مافی صا حبان علم و حلم و وقار و سکینه میباشند
قلوبشان مؤلف پال از اتفاق صلح دوست دشمن جنگ و جدال محب
نوع انسان یکدیگر را برادر خوانند بلکه جمله را یکتن شمارند با کمال
ناموس و شرف و صدق و صفا هر کس در کار خود مشغول بزرگ رخصتی
میسباشند سگی دارند با نکت زنند شغالی که عوبک شد حال از دست دختر
خیاطه سوزن افتاد بروی زمین مرمر و جبر نکت صد اگر دو صدای سوزن را
شنیدم سیمی پایش را دراز کرده این بکون هر کس که دروغگو است حال
کتاب منهاج و دلیل منهاج نوشته شده نشر خواهد شد هر کس دروغگو
بوده دلش تنگ خواهد شد و هر که راستگو است پایش دراز و خوشتر
الانسان یا مری بالمعروف و نهی عن المنکر بحسب طاقت و هندا
ما استطعنا جاهدنا فی سبیل الله ما قول كما قالوا المؤمنون وانزل
تعالی بکتابه المجید لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت
علیها ما اکسبت ربنا الا نؤخذنا ان نذینا او اخطانا ربنا ولا تحمل
علینا اصرار کاحملنه علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة
لنا به واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم
الکافرین این رساله در هشتم شوال بقیم آمد و در بیستم شوال
اختتام یافت با اشتغال کسب معیشت بعد از این انشاء الله تعالی